



رزا لوکزامبورگ: مارکسیسم انقلابی و روحانیت



۱- برنامه ما

۲- سوسیالیسم و مذهب

صدای سوسیالیسم
SEDN
P.O. BOX 20000, VANLAND, CALIFORNIA 92320-0000

ویراسته و ترجمه: سعید ضیائی

برنامه ما

رفقا، دلیل اینکه ما امروز وظیفه خود میدانیم که برنامه خود را به بحث گذاشته، سپس آنرا تصویب نماییم، با این امر صرفاً صوری محدود نمیشود که دیروز حزب مستقلاً جدیدی را تشکیل دادیم، و یک حزب جدید با پدرش برنامه ای را تصویب کند. بحث امروز ما پیرامون برنامه از حوادث عظیم تاریخی نشأت میگیرد و متحصلاً آریس واقعیت که پس از آن نقطه ای رسیده ایم که برنامه سوشال دموکراسی، و بحوثی عامتر، برنامه ای سوشال دموکراسی پرولتاریا، مبنای بر پایه های سوسیالیستوار گردد.

رفقا، بدینسان ما با فیهام مارکس و انگلس در سه هفته سال پیش در برنامه کمونیست آغاز کرده بودیم. حال که مینویسیم، برنامه کمونیست سوشالیسم و تحقق اهداف سوشالیستی را وظایف صرم انقلاب پرولتری مینویسد. این همان نظر است که مارکس و انگلس به گام ابتدا ۱۸۴۸ از آن دفاع کردند، و بنظرشان همچون پایه اقدام پرولتری، یعنی سرالتملی آن، سیر بود. این دو در آن زمان بر این باور بودند که و همه کله های حشتر کارگری سر - که وظایف صرم آریسان صاحبان سوشالیسم بود، که کافی بود انقلاب سیاسی را انجام داد، قدرت سیاسی حکومت را بدست گرفت با سوشالیسم به صورت تحقق یدبرد.

چنانکه مینویسیم، مارکس و انگلس هر دو، بعد ها این نقطه نظر را کلاً مورد تجدید نظر قرار دادند. اینست آنچه ایشان در اثر خود، در مناجه ای که مبرکا بر چاپ ۱۸۷۲ برنامه کمونیست نگاشته، مینویسند: این سخن "آخر فصل دوم، یعنی اقدامات عملی که باید برای تحقق سوشالیسم انجام گیرد از بسیاری نقطه نظرهای امروز مینویسند و دیگری نیست. ما سوجه به پیشرفت غول آمای صانع بزرگ، طی صفت و بیخ سال گذشته و با سوجه به سیرفت صما اینکه طبقه کارگر در آرمادهی و حزب اش گسترده است و با سوجه به بحریات به بحث در انقلاب فوریه، و پس و مهمتر، در کمون پاریس که طی دو مساع قدرت سیاسی را برای نخستین بار در دست طبقه کارگر قرار داد. این برنامه در باره ای جهات دیگر امروز کشف است. [کمون] پاریس متحصلاً نشان داد که کافی نیست که طبقه به کارگر ماشین حکومتی را برای تأمین مقاصد خویش بدست گیرد."

در این سخن کشف شده چه میگویند؟ اینست آنچه که ما در این سخن از برنامه کمونیست میخواهیم:

"پرولتاریا سرکردگی خود را بکار خواهد نهاد، کام یکام، تمام برنامه را از جنگ سوزواری بیرون آورد، تمام ارباب بولشید را در دست حکومت یعنی پرولتاریای متشکل بستاند طبقه ای حاکم مرکزیت بخشیده، کل سرزهای مولده را سرعده سر جه سیرت افراشت دهد.

اینست در آغاز، این امر نمیتواند بحر از راه دخالت مستند است علیه حقوق مالکیت و اوضاع و احوال تولید سوزواری صورت گیرد. لذا اقداماتی که از نظر اقتصادی نارسا و غیر قابل دفاع بنظر میرسد، اما اقداماتی هستند که در طول حرکتشان فراسر از حالت اولیه رشد کرده، دخالت بیشتر در نظام تنهن را ضروری ساخته، و برای دیگرگویی کامل شیوه تولید اجتناب ناپذیر اند، بولشید حجه خواهد شد.

روشن است که این اقدامات در کشور های مختلف متفاوت خواهد بود. با این همه در سیر صرم سوشالیسم، اقدامات در سیر بطور کلی میتوانند بکار بسته شوند:

- ۱- طلب مالکیت در ارضهای آرمی و صرف بهره مالکانه برای مخارج دولتی.
- ۲- بحالیا مصداق سوشالیسم.
- ۳- ارضای حق وراثت.
- ۴- ضبط اموال همعی مهاجرین و تابعیان.
- ۵- مرکز اعمار ارباب در دست حکومت از طریق بانک سرازری کشور، با سرمایه حکومتی و سوجه انحصار کامل.
- ۶- مرکز و بایل حمل و نقل در دست حکومت.
- ۷- سوشالیسم کار اجابات سوزری، ارباب بولشید، بهاری و یکس کشیدن اراضی نم سیر طریقی نسعی واحد.

- ۸- اخبار بکبار کار برای همکار و اتحاد ارتش سمعی، سوزده در کنیاورزی»
- ۹- مسوید کنیاورزی با صایع و از سر بردن تدریجی احتیلا فسیق شیر و روسا»
- ۱۰- آموزش را بکبار همگانی کودکان «لبنو کار کودکان بشکل کسوسی اشد در کارخانه، و سوزده آموزش با تولید مادی و غیره»

چنانکه میبینید، ابتدا با حرکات تغییراتی همان وظایفی بدکده امروز در انتظار ما هستیم: کارست و تحفی سوسالسم. هفتاد سال انکشاف سرمایه داری عصر حاضر را از زمان بدکده این سرمایه مدور بد، جدا میسازد. دیالکتیک تاریخ چنین خوانده اسدکده ما درک هائی را که مارکس و انگلس بعدها رها ساجسدو مادرست میسازند، از سر گیریم. در آن زمان انسان حق دانستند که این درکپارا مادرست و مردود میسازد. انکشاف سرمایه داری که در این فاصله بدید آمده اسد حساب کسیرده است که آجد در آزمون اشتباه بود! امروز بد چنین بدل گشته اسد و امروز وظیفه مبرم ما عبارتست از انجام آنچه مارکس و انگلس میخواستند در سال ۱۸۴۸ تحفی بخسید. با این وصفه در طول زمان پس این مرحله از انکشاف سمعی آغاز، و درک ما از وظایف امروز، کلی انکشافه شد فقط در سرمایه داری، بل همچنین در حساب کارگری، و سوزده در چنین کارگری آلمان، کنسور راهنمای پرولنارمای مدرن، بدید آمده اسد! این 'کنکات تکلی بکبار بخود گرفتند اسد!

ببرار سرجورد کنکبای انقلاب ۱۸۴۸، مارکس و انگلس آن نقطه نظری را که موافق آن پرولناربا فوراً و سقیمتاً توانائی تحفی سوسالسم را داشته رها ساجند. در هر یک از کشورهای، حربی سوسالسمی، حرب سوسال دمکراته تشکیل شد، که نقطه نظر متفاوت خود را داشته مبارزه ی روزمره در بیداری سیاسی و اعتمادی جون وظیفه مبرم تعیین گردید، شا از آنطور مینجبت آمده اسند، ارشبای پرولناربا نرمست نوسد تا بهنگام بلوغ انکشاف سرمایه داری برای تحفی سوسالسم فراخوانده شود. این تغییر جهت، این مایه کاملاً متفاوتی که سرمایه سوسالسمی بر آن استوار گردید، مشخصاً در آلمان، شکل ویژه ای بخود گرفت. تا پیش از سقوط ۴ اوت ۱۹۱۴، سوسال دمکراتی در آلمان اساس خود را بر پایه سرمایه مده ارفورت گذاشته بود، که وظایف جدا اقل مبرم را در چشم انداز نزدیک قرار داده و سوسالسم را با حد یک سناری درخشان دورست کوچک کرده بود. سوسالسم منفعت بدبائی شده بود، اما آنچه بهیمر از پس سرمایه اسد بخود در بابت آن در عمل (پراسک) رنده اسد و بیم سرمایه اسد بیم تاریخی از حساب کارگری تعیین میگردید: بدباحت بر مبارزات طبقاتی در سرمایه، که انگلس سال ۱۸۹۵ بکاتب

رفتا، این سببها را روی غلاف حربا تاریخی سسکده من بد این مسئله میسازم. سواروید، موضوع سسار سسار مسئله ای کاملاً مربوط بد رور و وصفه ای تاریخی که بد محول میگردید، و آنچه در لحظه امکه ما سرمایه خود را بد رمسید ای بار میگرداسم که در گذشته در ۱۸۴۸، مارکس و انگلس در آن قرار دانستند. با بوجد بد سسرات سس سهرم در انکشاف تاریخی، ما این وظیفه را داریم که تعدید نظری سرج و آگاهانه در مقابل با درگی سسمل آورسم که تا سقوط ۴ اوت در سال سوسال دمکراتی آلمان نلید داشه

رفتا، در این رمسید نظر انگلس در سساجی معروف امکه بر کبات مارکس سسار سس سسبی در فراسد سوسال در ۱۸۹۵، برار برگ مارکس جد بود؟ با بگاهی بگذشتد، با سال ۱۸۴۸، او بحث بیان داد که این درک که موافق آن انقلاب سوسالسمی امری سسب الویوخ اسد. کیمید سسده اسد و سس توضیح را بسطور بدبال کرد:

تاریخ اشتباه ما و تمام کبابها که جون ما می آمدیمشید، انبات کرده اسد و روش ساجده امکه وضع امکه اماسیددی در ماره ی اروپا در آلمان سسور از بلایوخ (ازم) سساره

از مبارزات سردانی دارای بسیار بدور بود. تاریخ این امر را با انقلاب صنعتی که از سال ۱۸۴۸ تا کیور سراسر ناره را فرا گرفته است و سمبند است که سابع بررگ تازه در فرانسه، اتریش، مزارستان، و اتریا در روسیه، ریشه بدواید و در عین حال آلمان را بیگ کنور صنعتی درجه اول تبدیل کرده، ایجاد کرده است و همه آنها بر اساس کاپیتالیسمی که سال ۱۸۴۸ هنوز طریق ریادی برای گسترش داشت.

سراو کلید تغییراتی را که از آن زمان بعد روح داده بودند تخریب کرده، بد مشالیدی وظایف حرب آلمان سر دازد:

حک ۷۱-۱۸۷۵ و شکست کمون پاریس مرکز نفز جستن کارگری اروپا را، حاسکه مارکسیس بیی کرده بود، از فرانسه با آلمان مستقل با حنه طبعنا فرانسه سالها مبحوات نا از زیر ضربات مه ۱۸۷۱ سر بلند کند، از سوی دیگر، در آلمان که صنعت مرکب سبل سرمایه های فرانسی کلحانه وار بیقرار پیش انکشاف یافته سوبال دمکراسی از رشد سریع مباد و متری سرخوردار شد. مرکب استفاده ی هوسمدانه ایکه کارگران آلمانی ارجحای عمومی، که سال ۱۸۶۶ پدید آمد، نمودند، رشد اعتاب انکیر حربار طریق آمار غیر قابل رد سبگان آنکار شد.

پراز شارش آرا، ضرورتیکه رشد مارا از یک استخایات مجلس بد استخایات دیگری تا بدست آمدن ملیویا رای تفریح میکند، انگلیس نتیح بدیگیرد:

اما با این کارست موجب آمیر حق رای عمومی، شیوی ماررره یبولتری کلا سوی وارد سهم کارزار شد، و سرعت تکمیل گردید. این نکته دریافت شد که نهاد های حکومتی، که طی آنها سلطه بورژوازی سازمان داده میشود، فرصت های بیشتری را برای مبارزه با همین نهاد های حکومتی در اختیار طبقه کارگر میگذارند. کارگران در انتخابات مجالس ابالنتی، اسحمهای شهری و دادگاههای صفتی شرکت جتنند. کارگران بحاظ مفاماتسی که برای اشغال آنها بحس مکنی سان حق سخن داشتند، با بورژوازی در امتدادند. بد این ترتیب جیس شد که بورژوازی و دولت از عملیات فانوی حزب کارگران بیش از عملیات غیر فانوسی، و از نتایج انتخابات پس از قیامشان، هراساکندند.

و در اسحا انگلیس انتقادی منحل در جزئیات ازین سراب سر دازد. که طبق آن در اوضاع و احوال سر ماید داری کوبا برولناربا میتواند هر جد بخواهد در مبارزه کوجد و خیابان از طریق انقلاب کس کند.

بد ناور من، در اوضاع و احوال سکد طی آن ما در سطح انقلاب قرار میگیریم، - انقلاب در کوجد و خیابان با حد آنچه در بر میگرد - زمان آن فرا رسیده است که درکی را کدنا آجریس دنسند رسا در میان سوبال دمکراسی آلمان حاکم بود، و یاره وار مشول سجره ی ۴ اوت ۱۹۱۴ اسه مورد شوال قرار دهیم.

مدیسان سمخواهم بگویم که انگلیس از طریق اعلام این مواضع شحا در گناه نحولی که در آلمان روح داده است، سیم است. تنها اینرا میگویم: ایستیک سند کلاسیک که درکی را که حاکم بر زندگی سوبال دمکراسی آلمان بود، حلاصه میکند، با پیش از آن، سوبال دمکراسی را منحل رسانده است انگلیس با تمام ساحت شخصی ایکه در زمندی علم سطح م دانست. در اسحا سنا نایت میکند که در اوضاع و احوال انکشاف صلیبنا رسم، مباح و نیرهای سررگ، کاملا بیپوده است که مردم رحمتکش دست بد انقلاب خیابانی برسند و از آن بیورسند بیرون آید. و این صفتی دو نتیح داد: نخست مبارزه ی پارلمانی همچون برابر سیاد (آنتی ترا) اقدام انقلابی مستقیم و تقریبا سمشانه تنها وسیله مبارزه طنانسی محسوب گشته نتیحی این اسناد پارلماناریم صاف داده بود. دوم، بحو مرموزانه ای،

حسین نفوسم شد که نیرومند ترس بارها را حکومت طبقاتی، یعنی ارضی، نوددی زحمتکشی که در لباس نظامی است باید چنانکه هسته مقدم بر تحریر، از هرکون نفوذ عفاوند سوبالیستی محفوظ و در امان محسوب گردد. و در این دیباچه گفته میشود، اینکه پروتئورها در وسیع کنونی انکشاف مسلحان غول آسا، با سربازانیکه به مسلسل و وسایل جدید فنی جنگی مجهز است، میتواند با موفقیت در مقابل در آید. با معنول است لذا در این دیباچه بدون تردید ترفی گرفته میشود که باید سربازان، مقدم بر تحریر، ضرورتا حامی طبقات حاکم باقی بماند. با توجه بهقییات تحریر کنونی چنین استباهی از جانب مردی که در راس حسیه با قرار داشته میباشد غیر قابل فهم میشود، اگر اوضاع و احوال موبریکه حاکم بر بدویسی سبب بودند در نظر گرفته نشود.

با احترام دو استاد بزرگ ما، و متحبا انگلس که بعد ها مرد، و از طرف و عفاوند مارک هم دفاع میکرد، لازم است تا که کرد که انگلس این دیباچه را بنام همگان را زیر نشمار منقسم فراکسیون پارلمانی آلمان حزب سوسیست این در زمانی بود که در آلمان - سراز لغو توانین استثنائی علیه سوبالیستها^۱ یک جریان تندروی چپ در بطی جستن کارگری آلمان ظاهر گردید. این جریان میخواست از تحلیل رفتن رفقا در مبارزه ای صرفا پارلمانی حلسو گیرد. بمشور گویند عناصر امپراطی در تئوری و مهار ردن باستان در عمل، برای اینکه بد برکت قدرت (انوریتد) ی دو اسناد بزرگ نوددی کسرد. دیگر با بنابر آتد روآن [کونی فرا بدهند، بمل و شرکاء ... انگلس را که در آسرونگار در خارج از کشور میریست ولاجرم میبایست یادعای آنان اعتماد کند، تحت فشار قرار دادند که این دیباچه را ندویس کند. موافق نظر آنان، باید سهر فیمنی که نده، جستن کارگری آلمان را از انحرافات آسارشیستی نجات داد. از آن پس تا تحریر عالی ما در ۴ اوت ۱۹۱۴، این درک، بنحو موثری سمین کشد. عملیات و حرکات سوبال دیکراسی آلمان بود. این همجس سمنی اعلام " پارلمانتاریسم - وحیح جبهه دیگر" بود. انگلس آنقدر نزبستنا ستایج وعوافت عقلی ایراکه از کاربست دیباچه، تئوری او، بیرون میکشند، بیبند. اما سراز یکاسر مطمئن هستم: هنگامیکه آلمان با آثار مارکس و انگلس آشنا باشد، هنگامیکه روحیه انقلابی، زنده، اصل و سگری را که از نویند ها و آسورش باستان بر مآید، میباشد. میتوان متقاعد بود که انگلس بحسب کسی میشود که علیه ربابه روی های پارلمانتاریسم ما و ساده اعراض کند. جستن کارگری آلمان با لبها سسزار ۴ اوت به فساد، انحطاط، در غلطید. زیرا که چپارم اوت یکبار در آلمان نیندازد، بنظری عطف غیر منظره ای بود، بل دسالدی منطقی تحریکات سبست که ما میلا در گذشت، روبرور، سال سال، داشتیم. انگلس و مارکس اگر رده بودند، اولی کسای میبودند که علیه این امر ندیدا بیا میخواستند. مانع از آن میشدند که این آراسه کل سنبست. اما انگلس در همانالی که این دیباچه را نکاست درگذشت ما او را در سال ۱۸۹۵ از دست دادیم. از آن پس رهبری تئوریک از دست انگلس بدست کائونکی آباد و ما شاهد بدیدهی ریر بودیم: هر اعتراضی علیه پارلمانتاریسم داده، اعتراض میکند در هر کسره جری سبست گروه کم و سبست کنسری از رفقای جبه طرح میند - رفقا نیکه علیه در غلطیدن به کل سبست سرازه میکردند - سبست آسارشیسم، آنارکوسوبالیسم با دست کم، آسای مارکسیسم میخورد. ستایج سسزار بار این پارلمانتاریسم با سستی سبستگان روشن گردیدد باشد.

مارکسیسم رسمی میباید همدی نودیداده همدی انحرافات از مبارزه طبقاتی انقلابی

۱) قانونیکه هاسد " قانون سیاه ۱۳۱۰ رضا خان، فعالیت و تفکر اشتراکی را ممنوع میساخت

همد نم گامپا اثر اکه سوسال دمکراسی آلمان، و بطور عام حسس کارگری و از جمله حش سدیکائی را بد جرا در جارجوب و بیئند؛ حاصد کابیتالستی محکوم میباختند، بدون آنکه کوچترین امیدی حدی بد لرزاندن و از جا کندن این حاصد باشد، برده بوشی کند.

و اکنون رفقا، امروز ما بد نقطه ای رسیده ایم که میتوانیم بگوئیم، ما بد مارکس برگنند ایم، ما بزیر برجم او باز آمده ایم. امروز ما در برنامه مان در چند کلام اعلام میکنیم: پرولناریسا وظایف میرم دیگری ندارد. جز آنکه سوسالسم را منحنق و عملی دارد، و سرماید داری را از بیخ وین بر اندازد. ما بدسسان خود را از شوه بیبه ای منن سکیم که مارکی و انگلی در سال ۱۸۴۸ در آن قرار داشتند، بیبه ایکه ایشان هرگز در باید و اساسی را نداشتند. اکنون دیده میشود که مارکسیم راستین جست و آن مارکسیم نلانی که اینهمه سال ربر نام مارکسیم رسمی بر سوسال دمکراسی آلمان مال گسترده مسود کداست از روی بناسدگان اش امروز میشود دید این مارکسیم در کجا قرار دارد. این مارکسیم رام و اهلی شده در خدمت اسرت ها، دیوید ها و همکارانشان است. در اینحاصت که ما بناسدگان رسمی آشتینی را میسسیم که طی دهد های منوالی بنام مارکسیم واقعی و ناب فالیب میشود. نه، مارکسیم راستین بدینجا راهشما مسود، معنی جاشیکه در شراکت با شادمدی ها سیاست ضد انقلابی دنبال میشود. مارکسیم ناب علمد کسانیکه مسکوشند آرا تحریف کنند نیز مازوه میباید. مارکسمی که حاصدی سرماید داری را از بیخ وین بر میندازد، برکنش بهترین بخش پرولنار بای آلمان بزیر برجم ما، سزیر برجم توفان انقلابی، حرکت میکند. حتی در آشوی دیگر آنحاکد ضد انقلاب، هنوز مظاهر قدرت لایزال دارد، هواداران ما، برادران ما، برای مازوهی آبتده موجود اند.

بدین سان، رفقا، ما سهدایت حرکت دیالکتیک تاریخ و غنائی که از تجربه انکشاف سرماید داری هفتاد سال اخیر کس کرده ایم، چنانکه در پیش گفتیم، خود را در همان نقطه ای می یابیم که مارکی و انگلی در سال ۱۸۴۸ قرار داشتند و برای نخستین بار برجم سوسالسم را برافراشتند. هگامیکه دستبید تحدد نظر در اشناها و پنداره های ۱۸۴۸ زده شد، این باور وجود داشت که برای نحق سوسالسم پرولنری باید راهی بی اشنا بیمود. البته نگاره پردازان (تئورسین ها) حدی اجازه تعیین تاریخ معین و حتمی ای را برای سقوط سر مایه داری بخود ندادند. اما بطور تقریبی تصور میشد که این راهی است س طولانی.

اس همان جبری است که از هر خط اس سجاد ۱۸۹۵ انگلی منقاد میشود. اما اکنون میتوا سم نرا ساجد را نفوسم کنیم. آیا گذشت زمان در مقام مقابله با انکشاف مازرات طنائی گذشته حمله کوتاه مسوده است؟ هفتاد سال انکشاف سرماید داری بزرگ برای اینکد صما سواسیم بطور حدی برآن نوییم. شما سرماید داری را از صدی حیان بایدبد ساریم، کانی است و افرو بر اس، بد نقطه ما امروز در موضعنی هسمم که از عهدهی این وضعیت بر آسیم، بد نقطه ایی وظیفی ما سست بد پرولناریاست. بل جیی وظیفی ای امروز نیستا راه خروج ممکی است که میتواسد ادامه حیات حاصدی شری را نامس سازد، برآمارفقا این جنگ جبری جر ویراسد های گسترده ای از حاصد بورژوازی بافی کداشت است؟ بطورموری، مجموعه وسایل تولید و اسرار بسیار متعدد قدرت، نفوسا تمام اسرار تعیین کننده قدرت هور در دست طفات حاکم است. در اس مورد ما بیدار بایی میکنیم. اما گذند از کوشن های نگار دهمه برای استعراار مجدد استثمار در درباشی از خون، آسجد از دستان بر مآبد حرار هم باسدکی سست. طفات حاکم در آن نقطه ای قرار دارند که شری را بر سردو راهی میگذارد: بایدبد کنش در مازار هم باسدکی با بحات از طریق سوسالسم، شایح جنگ جهانی برای طفات بورژوا غیر ممکن مسارد که راه خروجی در رصمد ملطه

طنفانی نار بیامد. و بدینسان است که ما سوسیالسم آنحد را که مارکس و انگلس سرای
 بحسب یار چون اساس علمی سوسیالیسم، یعنی سوسیالیسم ضرورتی تاریخی خواهد نشست،
 در آن سد میم (بسیارمه کمربسته ندوین کردند، در عمل تجرید کنیم: این حقیقی است
 که ما امروز به محدودترین معنی کلیم، با آن روبرو هستیم: سوسیالیسم یک ضرورت تاریخی
 کسده است به نظر ابرو که پرولناریا دیگر میخواهد در اوضاع مادی ای ادامدی حیات
 دهد که طبقات سرمایه دار برای او شهید دیده اند، مل همجنس چون همه ما با خطر نابود
 روبرو هستیم اگر پرولناریا با تحقق سوسیالیسم ارغیدهی وطنی طنفانی خونی برساند...

در اینجا میتوانم سفیدهی یک متفکر کلاسیک، که به یک انقلابی پرولتری، بل روسیگر
 انقلابی پرور و آشی بود رجوع کنم. میخواهم از لنینک سخن بگویم که در یکی از آخرین نوشته
 هایش، هنگامیکه در وولفس بووتل کنایدار بود، حطاب ربر را نوشم

((من میدانم که آیا ندا ساحن جونیحنی و ریدکی بحاطر حقیقت یک وظیفه است... اما

میدانم که هنگامیکه انسان میخواهد حقیقت را بیاموزد وظیفه دارد همدی حقیقت را

بیاموزد و حقیقت را روتس و مریخ، بدون بیاسکاری، بدون شک و یا کل مصدر ب

آن بیاموزد، یا اینکه اصلا به چنین کاری دست نرود... زیرا هرچه اشتباه برگشت

باشد، راهی که به حقیقت منتهی مکروده هر چه کونا هنر و مستقیم خواهد بود.

در حالیکه یک استاد ظریف اگر ضاخنه نشود، میتواند تا ابد ما را از حقیقت

دور بدارد... کسی که بحر فروتن حقیقت در زیر بنایهای گوناگون اندیده ای در بر

ندارد، میتواند تنها دلال حقیقت باشد، اما هرگز دوستدار آن نخواهد بود.))

رفقا این آقایان دارد و دشمنان [از رهبران راسترو حزب سوسیال دمکرات مستقل]

کوشیدند سوسیالیسم، این سوسیالیسم کلاسیک، را ربر انواع گوناگون نقاب بفروشد. اینان

به دلالت صد انقلاب بدل شدند، در حال حاضر ما اریین اسبابات رها یافته ایم، بودهی خلق

آلمان میتواند این کالا را در صورت خنس و چپارگوش آقایان ابرت و شاید من بسید.

امروز دیگر احقرین کان نمیتوانند دچار اشتباه شوند. اینست صد انقلاب با تمام رر و

ریورش

رفقا، این از ویژگی دوری اول انقلاب است که ... صرا سیاسی باشد... در اینجا سست

ناکفایتها، سم گامها، و عدم آگاهی این انقلاب این نخستین مرحلهی واژگونیست کسده

وظایف اساسی آن در پییدی اقتصادی قرار دارد: واژگونی اساسات اقتصادی. این انقلاب

ساده گرا، و ناآگاه چون کودکی است که شانهی سبکده، بدون آنکه بداند بکجا میرود، و

چنانکه کنیم، هنوز دارای ماهیتی سیاسی است. نقطه در این هفته های اخیر بود که ناکیان

اعتصابات آغاز کشیدند و ما از هم اکنون اعلام میکنیم که:

ماهیت این انقلاب درست چنانست که اعتصابات ضروراً اوج هر چه بیشتری میکیرند، هر چه بیشتر

از گذشتن به مرکز و جوهر انقلاب بدل میشوند. در این زمان دیگر انقلاب اقتصادی نیست

و اریین راه است که بیک انقلاب اجتماعی بدل مکروده. اما مبارزه برای سوسیالیسم میتواند

بحر مدست بوده ها، در سردی تن مد تن، غلبه سرمایه داری، در هر یک از موسسات تولیدی،

در مقابل کارگر و کارفرما، صورت بگیرد. تنها در این زمان است که انقلاب سوسیالیستی

است

در کسده، مطمئناً بعیت عدم تعمیق نظر دیگری در ماردی حرکت امور وجود داشته دیگر

میشد که واژگونی رژیم سابق و حاکمین ماحن آن با یک دولت سوسیالیستی و انتشار فرمان

های محلی برای استقرار سوسیالیسم کافی است. یکبار دیگر، اینمداری بیش نبود. میتوان

سوسیالیسم را با صدور فرمان ایجاد کرد، حتی اگر این فرمان را یک دولت سوسیالیستی

مادر کند، خرجند هم که کامل باشد. سوسالسم باید مدست بوده ها، بدست تک یک بیرونی ها ساخته شود. در آنجا است که آنایکده در زنجیر سرمایه اسیر بوده اند باید همانجا این زنجیر ها را باره باره کند. سوسالسم همین است و بی این تنها راه ساختن سوسالسم است.

اما صورت خارجی مبارزه برای سوسالسم کدامست؟ اعتقاد است و از همین روست که ما بیگام شروع دومین مرحلهی انقلاب شاهد بیرونی مرحلهی اقتصادی انکشاف مبارزه بوده ایم. میخواهم آنجا را که میتوانیم بافتنار بگوئیم و کمی را قدرت رد آن نخواهد بود، نام کند کم: ما حامی سارنیا کسوس، حزب کمونیست آلمان، تنها کسانی در برابر آلمان هستیم که از کارگران اعتنایی دفاع میکنیم. شما در هر فرصت خوانده و شنیده اید که سرخورد حزب مستقل سوسال دمکرات با اعتنایات حد بوده است. مطلقا کوچکترین تفاوتی بین مواضع سرانهایب و بیرونی وجود نداشته است. گفته میشد: در وظیفه سخت کوش باشید، سوسالسم یعنی زیاد کار کردن، و این همان چیز است که مادامیکه سرمایه سر بخ را در دست دارد خواهد گفت: این راه ساختمان سوسالسم نیست. راه آن مبارزه با تمام قوا علیه سرمایه دار است. همه آلمان، از بدترین مرتجعین گرفته تا حزب مستقل و سرانهایب همه از خواستهای سرمایه داری دفاع میکنند، حزب و تنها حزب کمونیست ما. مردم ایست که بگویم بدون استثناء، تمام کسانی که در پی پیروی کمونیستی انقلابی ما قرار ندارند، با اعتنایات، و آنهم با فیهی افراطی، مبارزه میکنند. ازین امر این نتیجه میشود: نه فقط گسترش اعتنایات در مرحلهی بعدی انقلاب قطع نخواهد شد، بل با کنار زدن مسائل صرفا سیاسی، مرکز و قلب انقلاب بدل خواهند شد. بدین سان درخواهد یافت که در مبارزه اقتصادی، وضع بطور حدی تشدید خواهد شد، زیرا انقلاب بد آن نقطه خواهد رسید که دیگر بورژوازی شوخی برش نخواهد شد. بورژوازی میتواند در پی پیروی سیاسی، آنجا که هنوز حیمه شب بازی ممکن است آنجا که افرادی چون ابرت و شایده من هنوز میتوانند خود را با عنوان سوسالیست عرضه دارند، جادوگری را مجاز شمارد. اما به آنجا که سود بمخاطره میافزند. بورژوازی دولت ابرت شایده من را در برابر تالی زیر قرار خواهد داد: به اعتنایات پایان دهد، خطر اختنایی را که بورژوازی را از سوی جنبش اعتنایی بپدید میکند سرکوب و دفع کند، با اینکه آلمان ابرت و شایده من از بازی خارج خواهند شد. ...

تنها ... اولین نتیجه آنکه [بیرونی برای سوسالیست] ازین [بیرونی] میگیرد، بدون تردید امید به سقوط دولت ابرت شایده من است که بجای یک دولت صرفا انقلابی، سوسالیستی و بیرونی خواهد بنشیند. این همه، ما بایم توجه شما را به سه راس، بل به سه ساید محروط جلب کنیم. ما نمیتوانیم به شجوار این پیدار ادامه دهیم، ما نباید مرحله اول انقلاب نیمه تمام در آتش و ماور داریم که کافست که دولت سرمایه داری سرکوب گردد و دولت دیگری جانشین آن شود. تا انقلاب سوسالیستی صورت گیرد. انقلاب سوسالیستی را نمیتوان تا بیرونی رهبری کند مگر آنکه بطریق واروند پیش رفته مگر آنکه دولت ابرت شایده من رفته رفته با مبارزه ای نموده ای اجتماعی و انقلابی از رینه زده شود.

چند کمبود انقلاب آلمان را میخواهم در اینجا با آوری کم که با پایان مرحلهی اول انقلاب هنوز از میان نرفته اند، و نشان میدهند که ما هنوز در آن نقطه ای نیستیم که تا سرنگونی دولت بیرونی سوسالسم را نصیب کنیم. من گوئیم ثابت کنیم که انقلاب نیمه تمام بر سرش از هر چیز دیگری یک انقلاب سیاسی بود که باید اساسا یک انقلاب اقتصادی بدل گردد. این انقلاب همچنین یک انقلاب شهری بود، و کوئی روستا دست نخورده مانده است.

خواست تحقق سوسیالیسم بدون کشاورزی هر دیوانگی سببه از نقطه نظر اقتصاد سوسیالیستی مطلقاً نمیتوان صنعت را از سوا زمین داد بدون آنکه یا یک کشاورزی ایکه مواضع اصول سوسیالیستی از سوا زمین داده شده، در هم آمیخته شود... باید بطور جدی بدین مسئله پرداخته یعنی اگر نوحه کنیم که نه تنها نمیتوانیم بدون کشاورزی سوسیالیسم دست یابیم، بل همچنین باید دلیل که تا کنون حساب آخرش ذخایر ضد انقلاب را غلبه خود و کوه نمیدانیم کرده ایم، هنوز ذخیره مهم دیگری وجود دارد که با حساب را نکرده ایم: دهقانان. تا این حد دقیق که دهقانان هنوز دست نخورده باقی مانده اند، میتوانست ذخیره ای برای بورژوازی فدا انقلابی باشند. و هنگامیکه شعله های انقلاب سوسیالیستی پای بورژوازی را بسوزانند، اولین اندازی که وی خواهد نمود عبارت خواهد بود از مسیح دهقانان، یعنی هواداران منعصب مالکیت خصوصی. برای پرهیز از خطر چنین نیروی ضد انقلابی، راهی جز بیرون مزارعی طیفانی به روستا و مسج پرولتار برای بدون زمین و بسیج دهقانان کوچک غلبه مالکان بزرگ وجود ندارد.

من با آنچه برای تعیین شروط اولیهی موفقیت انقلاب لازمست، جمعیتدی می کنم و بدین دلیل است که وظایف میرمان را خلاصه میکنم:

در آینده بیش از هر چیز میباید که سیستم انجمنی (سوراهای کارگری و سربازی) و عمدتاً انجمن های کارگری را گسترش داد. آنچه که ما در نهم نوامبر بدان دست زدیم، تنها آغازی جولای بود. و نه فقط همین. ما در مرحلهی اول انقلاب وسایل مهمی از قدرت را از دست دادیم. شما میدانید که ضد انقلاب دست یخیز مجذبه ای انجمنهای کارگران و سربازان زده است. در ابالت حسن انجمنهای کارگران و سربازان بکلی بدست دولست ضد انقلابی سرکوب شده اند. در نقاط دیگر قدرت را از دست ایشان خارج میکند. بدین دلیل است که ما نمیتوانیم به گسترش سیستم انجمنی بسنده کنیم. همچنین برماست که کارگران کشاورزی و دهقانان کوچک را در این سیستم انجمنی ملحوظ داریم. ما باید قدرت را بدست بگیریم. ما باید بدین سان مسئلهی قدرت را برای خود طرح کنیم: هر یک از انجمنهای کارگری و سربازی در سراسر آلمان چه میکنند؟ چه میتوانند کنند؟ و چه باید کنند؟ در اینجا است که قدرت قرار دارد. ما باید حکومت بورژوازی را از ریشه بزنیم. ما باید در همه جا به حادثاتی بس قدرت های عمومی، سبب نابودگذاری و ادارات با ساردهیم. ما همه را متحد میکنیم. ما همه آنها را در انجمنهای کارگری و سربازی وارد میکنیم. رفقا، اینجا است پهنای گستردهی کارزار. ما باید نادرکات را از باغش آغار کنیم. ما باید به انجمنهای کارگری و سربازی چون واژگونی دولت امپریالیست بسنس با هر دولت مشابهی که اندام آخرش خواهد بود، بسنس.

بدین سان تسخیر قدرت نباید بنگارده صورت گیرد. باید تدریجی باشد. ما خود را تا حد اشغال تمام مواضع و دناخ از آنان در مقابل متحد های خارج، بدون حکومت بورژوا-آنی رخصت خواهیم داد. سنظر من و همچنین کسانی که نزدیکیی دوسنان من در حزب اند، مبارزهی اقتصادی نثر باید بدست انجمنهای کارگری انجام گیرد. و این حق انجمنهای کارگری خواهد بود که نماد مبارات اقتصادی را رهبری کنند و آنها را براههای هر چه گسترده ترهدا-بت کنند. انجمنهای کارگری باید از کل قدرت برخوردار باشند. برماست که در آشد در این جهت عمل کنیم. اگر این وظیفه را بعهده گیریم، از آن نتیجه خواهد شد که ما باید در آشد نفوخت عظیم مبارزه را محاسبه کنیم. زیرا موضوع عبارتست از مبارزهی کام نگام، من بد نس، در هر حکومت در هر شهر، در هر ده، و در هر بخش تا بتوان تمام وسایل قدرت را، که باید ذره به ذره از جنگ بورژوازی خارج ساخته در اختیار انجمنهای کار-

گری و سرمای گذاری گذاشته بدین منظور باید نخست رفتای خود، پرولتاریا را را تسلیم داد، حتی آنجا که شوراها کارگری و سرمای موحود اند، ما نمیدانیم چه نفتی دارند، ما باید نخست بنده ها بساموزیم که انحصاری کارگری و سرمای باید از تمام جبات اهرم مگاشسم حکومت باشند، که باید قدرت را از تمام دیگر کسان بگیرند تا انحصار را در یک جریان واحد متحد سازند؛ دگرگونی سوسیالیستی، حتی توده های زحمتکشی که پیش ازین در انحصار های کارگری و سرمای متشکل شده اند ازین جریان کبلمتر ها فاصله دارند، انحصار ساستنای اقلیت کوچکی از پرولتاریاهاست که آگاهی روشنی از وظایف خویش دارند. این یک عیب نیست و امری معمولیست. با اعمال قدرت است که توده ها باید اعمال قدرت را بساموزند. راه دیگری برای آموزش اساسی علم وجود ندارد. خوشبختانه مدنیاست که ما آریزمانیرا که مسئله عبارت بود از آموزش سوسیالیسم به پرولتاریا، پشت سر گذاشته ایم. این زمان هنوز برای مارکسیستهای مکتبگاووشکی سیری نشده است آموزش توده های کارگری بدین معنی است: برای شان سخنرانی کرد، اعلامید و جزوه بخش کرد. نه، مکتب سوسیالیستی پرولترها نیازی باین ها ندارد. آموزش اشان هنگامی آغاز میشود که گام به عمل میگذارند. در آغاز عمل بود، اینچنین است وسیله. عمل عبارتست از اینکه انحصار های کارگری و سرمای احساس کنند که به دگرسانی به تنها قدرت عمومی در کشور فراخواسته میشوند، و بساموزند که چنین هم باشند. این تنها شوهی مین گذاری در بهینه مبارزه منظور بالغ باخنین آن برای دگرگونی است که باید ضامن پیروزی فعالیت های ما باشد. احساسات که، رفقا، ما دیروز با یک حساب روشن اعلام داشتیم که مبارزه را سهل ناانگارید! برخی از رفقا آنرا به تعبیر کردند و خیال کردند که من ایشان را باین متهم میسازم که میخواهند با تحریم مجلس ملی دست بسینه بکشند، من حتی یک لحظه هم بدین شیاندیشیدم. تنها اینکه من نمیتوانم پیش ازین باین مسئله بپردازم. در چارچوب و متن امروزی، من این امکان را ندارم. مقصودم است که تاریخ وظایف ما را دشوار تر از زمان انقلاب های سوزوآزی ساختن است بهی زمامیکه کافی بود قدرت رسمی را در مرکز سرنگون ساخت و بجای آن چند تن سیاستمدار جدید نشانند و بی ما باید در پایه عمل کنیم. و این آن چیز است که بخوبی با ماهیت انقلاب ما تناظر دارد، که مقاصدش اساس و پایه، ریشه های ساختمان اجتماعی را هدف قرار میدهد. و این سیر با ماهیت انقلاب پرولتری مساوی تناظر دارد. ما باید قدرت را به ار بالا، بل از بایشین تسخیر کنیم. در نیم نوامبر که کوشش شد قدرت عمومی و سرکر دگی طبقاتی نشان داده شود، کوشش عاخراند، نا کامل با آگاه، و سر در گم صورت گرفته آنچه اکنون باید کرد عبارتست از رهبری آگاهانده کل قدرت پرولتاریا را علیه باید و اساس جامعهی سرمایه داری. این در باید، آنجا که هر کارفرما با بردگان مزدور خویش رو در روست، در باید آنجا که ارگانیای اجرائی سلطه سیاسی ضفه با فرمانان این سلطه رودرو هستند، آنجا است جایی که ما باید ابزار قدرت را، درد به ذره از جنگ دولت خارج کرده، بدست بگیریم.

چنانکه طراحی کردم، حرکت اقدامات ما منتظر میرسد که طولانی تر از آن باشد که در لحظه اول باور کردنی میتوانست بود. فکر میکنم که خوب باشد که ما تمام دشواریها و کلیت مسئله بحد گسپای این انقلاب را در روشنائی کامل در نظر بگیریم. زیرا امیدوارم که هیچکس از شما مثل من نگذارد که شرح دشواریهای عظیم و وظایفی که امیاشته میشوند، حرارت و نیروی او را فلج سازد. برعکس هرچه وظیفه عظیمتر باشد، ما نیروی خود را هرچه محتملتر میسازیم و فراموش نمیکنیم که انقلاب میتواند کار خود را بسرعت فوق العاده ای انجام دهد.

گزارش به کنگرهی مؤسس حزب کمونیست آلمان جامعهی سبارناکوس

۳۵ دسامبر ۱۹۱۸ - ۱ ژانویه ۱۹۱۹

سوسیالیسم و مذهب

۱

از زمانیکه کارگران کشور ما و روسیه مبارزه دلیرانده خود را بر ضد حکومت تزاری و استثمار کنندگان سرمایه دار آغاز کرده اند، ما هر روز، بیشتر از پیش شاهد آنیم که کسین ها در مراسم مذهبی بر ضد کارگران بحمله میپردازند. روحانیون بشدت علیه مارکسیستهای انقلابی میجنگند، و با استفاده از تمام وسایل و امکانات خود میکوشند تا آنان را در نظر کارگران حقیر جلوه دهند. مومنانیکه روزهای یکشنبه و اعیاد مذهبی به کلیساها میروند، بجای شنیدن موعظه و بهره مند شدن از آرامش دینی، اغلب ناگزیر اند بیک سخنرانی تند و تیز سیاسی، که ادعای واهی و افقی علیه سوسیالیسم است، گوش فرا دهند. کسینان بجای آرامش بحسبیدن مردم — مردمیکه هزاران نوع گرفتاری دارند و از زندگی سراسرنج و زحمت خود خسته و فرسوده شده اند، و با ایمان و اعتقاد به مسیح بکلیسا میروند — بر ضد کارگانیکه اعتصاب کرده اند، و بر ضد محالفاان حکومت داد سخن میدهند. دست آخر نیز از مردم میخواهند که فقر و ستم را بسا بر دباری تحمل کنند. روحانیون کلیسا و محراب و منبر را بمركز تولیدات سیاسی تبدیل میکنند.

کارگران نمیتوانند بسهولت خود را قانع کنند که مبارزه روحانیت بر ضد مارکسیسم انقلابی بهیچوجه از ظرف گروه مارکسیستها دامن زده نشده است. هدفی که مارکسیستهای انقلابی برای خود تعیین کرده اند اینست که کارگران را گرد هم آورند و آنان را در مبارزه علیه سرمایه، یعنی بر علیه استثمار کنندگانیکه تا آخرین قطره خون آنان را میکنند، و بر علیه حکومت تزاری که مردم را در حان بردگی نگه میدارد، سازمان دهند. مارکسیستهای انقلابی، هیچگاه کارگران را بمبارزه بر ضد روحانیت ترغیب نکرده اند و هیچگاه بدعایید مذهبی مردم تزاری ندانسته اند. مارکسیستهای انقلابی، در تمام دنیا و در کجای خود مان متذکرند که ایمان و عقیده شخصی محترم و مقدس است. هر انسانی میتواند بهرحده که بنظر وی باعث سعادت و خوشبختی او میشود اعتقاد و ایمان داشته باشد. هیچکس حق ندارد ایمان و اعتقاد مذهبی خاص هر فرد را مورد بازخواست قرار دهد، یا بآن حمله کند. این اعنی است که سوسیالیستها باین اعتقاد دارند. ازحمله بهمین دلیل است که سوسیالیستها مردم را متحد میکنند تا علیه رژیم تزاری بجنگند، علیه حکومتی که مدام اصل احترام بدعایید شخصی مردم را زیر پا میگذارد، کاتولیک ها، ارتودکسها، یهودیان، مسلمانان و آزاد اندیشان را محاکمه میکند.

درست همین مارکسیستهای انقلابی هستند که بشدت از آزادی عقیده و ایمان فردی

ضرفداری میکنند. بنابراین درحقیقت باید روحانیون به مارکسیستهای انقلابی، که می‌کوشند زحمتکشان را آگاه کنند، مدد برسانند و آنانرا همراهی کنند. اگر ما بصر کامل معنی درسپاه‌ها را که مارکسیستهای انقلابی بخیف کارگر می‌آموزند درک کنیم، کشف دلایل نفرت روحانیون از آنان دشوارتر می‌گردد.

مارکسیستهای انقلابی معتقدند که باید با استثمار زحمتکشان بدست ثروتمندان، پایان داده شود. شما ضمیمه‌ها فکر میکنید که خادمان کلیسا می‌باید اولین کسانی باشند که تحقق بخشیدن بدین رسالت را برای مارکسیستهای انقلابی تسهیل کنند. آیا حضرت مسیح (که کنش‌ها خادمان او هستند) تعلیم نداد که "گذشتن یک شتر با بارش از سوراخ سوزن آسانتر از عبور یک ثروتمند از در وازه بهشت الهی است"؟^۳ سوسیالیستها می‌گویند تا در تمام کشورها نظامی سوسیالیستی مستقر کنند که بر پایه آزادی و برادری تمام شهروندان استوار باشد. اگر روحانیون براستی خواهان آنند که اصل "همسایه ات را مانند خود دوست بدار"، در زندگی واقعی جامه عمل بپوشد، چرا از تبلیغات مارکسیستهای انقلابی استقبال نمی‌کنند؟ مارکسیستهای انقلابی می‌گویند شما تا با مبارزه ای دشوار، با آموختن و سازمان دادن مردم، آنانرا از وضع فلاکت‌باری که اکنون در آن گرفتارند رهایی بخشید و آینده ای بهتر برای فرزندان آنان بنیادگذارند. هر فرد منصفی می‌باید قبول کند که در این مورد روحانیون باید مارکسیستهای انقلابی را مورد رجعت قرار دهند، چرا که، مگر آنکسی که آنان خدمتگزارش هستند حضرت مسیح، نگفت که "آنچه برای فقر انجام دهید، برای من انجام داده اید"؟

با وجود این، می‌بینیم که روحانیت از طرفی مارکسیستهای انقلابی را تکفیر و تعقیب میکند و از طرف دیگر، بکارگران دستور می‌دهد تا با بردباری رنج بکشند، یعنی با صبوری بگذارند تا سرمایه داران استثمارشان کنند. روحانیون بر ضد مارکسیستهای انقلابی فریاد میکشند، کارگران را نصیحت میکنند که علیمه اربابان فرمانروا "شورش" نکنند، بلکه مطیعان به سلطنتی حکومتی که مردم بیدفاع را میکشد، که ملیونها کارگر را به کشتارگاه هول انگیز جنگ می‌فرستد، و کاتولیک‌ها، ارتودکسها، و اصولیون اگر مورد تعقیب قرار می‌دهد تحمل کند. روحانیت، که خود را سخنگوی اغنیاء و مدافع استثمار و ستم کرده است، آشکارا در موضعی قرار می‌گیرد که با اصول دین مسیح تناقض دارد. اسقف‌ها و کنش‌ها نه تنها مبلغین تعلیمات مسیح نیستند، بلکه پرستش‌کنندگان گوساله^۴ سامری^۵ و مامورینی هستند که آرزوگان و بیدفاعان را تازیانه می‌زنند.

نکته دیگر اینکه، همه میدانیم که چگونه خود کنش‌ها از وجود کارگران سود می‌برند و در مراسم ازدواج، غسل تعمید، یا مراسم تدفین، از حبیب آنان پول بیرون میکشند. چند بار خویشت اتفاق افتاده باشد که کنش‌ها که برای خواندن دعای آخر بر بالین مریض مشرف بعضی احصار شده است، قبل از گرفتن "مزد" خود حاضر نشده است به بالین بیمار برود؟ در اینگونه موارد، کارگر با نوبدی از خانه کنش باز می‌گردد تا دارو ندارد خود را بفروشد یا بگرو بگذارد تا بتواند به‌ریزان خود در دم مرگ تسلی می‌دهد.

منکر این واقعیت نمیتوان شد که نوع دیگری از مردان کلیسا نیز وجود دارند. تعدادی از آنان سرشار از خوبی و عظمتند و در پی کسب سود نمی‌روند. این گسرو

همیشه حاضراند به تهیدستان کمک کنند. لکن باید قبول کرد که اینان در شمار افراد غیرعادی هستند و به پیرندگان سفیدی میمانند که در میان دسته ای انبوه از کلاغان سیاه در پروازند.

اکثریت کنیشان با صوتهای سرخ و شفاف، باغنیاء و قدرتمندان تعظیم و تکریم میکنند، و با سکوت خود تمام شرارتها، سیدالتیههای آنانرا میخشفتند. لکن همین کنیشان با کارگران بگونه ای دیگر رفتار میکنند: فقط بفکر این هستند که آنانرا بیرحمانه سرکیسه کنند. در مو عظه های تند و تیز "آزمندی" کارگران رانکود هشر میکنند. در حالیکه کارگران جز اینکه از منافع خود دفاع کنند کار دیگری نکردند. تناقض آشکار میان کردار روحانیون و تعلیمات مسیح باید هر فردی را بتامل وادارد. کارگران در حیرت اند که چه پیش آمده است که طبقه ی کارگر، در مبارزه اش در راه آزادی، بجای آنکه متحدان خود را در میان خادمان کلیسا پیدا کند دشمنان خود را یافته است. چطور میشود که کلیسا، بجای آنکه پناهگاه استثمار شدگان باشد، نقش مدافع ثروت و ستمگری خونین را بازی میکند؟ برای اینست که این پدیده ی شگفتیست را بفهمیم، کافیت نگاهی بتاریخ کلیسا بیفکنیم و تغییراتی را که طی قرون از سرگردانده است بررسی نمائیم.

۲

مارکسیستهای انقلابی میخواهند نظام "کمونیستی" برقرار کنند. بطور کلی این تنها دلیلی است که کلیسا بر ضد اینان ارائه میکند. قبل از هر چیز، نکته حیرت انگیز اینست که متوجه باشیم که کنیشهای امروزی که بر ضد "کمونیسم" میجنگند، در واقع حواریون مسیح را محکوم میکنند، چراکه آنان براستی کمونیستهای پسر شمر بودند. دین مسیح، چنانکه همه میدانیم، در رم قدیم، در دوره ی زوال امپراتوری گسترش یافت. امپراتوری، یکباره پیش از آن غنی و نیرومند بود و کشور های امروزی ایتالیا، اسپانیا، قسمتی از فرانسه، قسمتی از امپراتوری عثمانی، فلسطین و سرزمینهای دیگر را در بر میگرفت. دو ملت رم در زمان تولد مسیح بروسیه تزاری شباهت بسیار داشت. یکسوم معدودی افراد ثروتمند به بطالت میزیستند و از تجمل و انواع لذات بهره مند میشدند، و در سوی دیگر توده ی مردم بودند که در فقر و فلاکت روزگار میگردانیدند. نکته مهمتر اینکه حکومتی مستبد، متکی بر خشونت و فساد، ستمی حیوانی اعمال میکرد. سراسر امپراتوری رم در هرج و مرج غوطه ور بود و دشمنان خارجی آنانرا حلقه وار در میان گرفته، تهدیدش میکردند. نظامیان لگام گسیخته ای که قدرت را در دست داشتند بر مردم ستمکشی کرده شقاوتها مینمودند. دهات متروک شده بود، زمینها بایر مانده بود، شهرها، بخصوص رم، بایست تحت امپراتوری، از مردم فقر زده بسر شده بود. این فقرزدگان سر بالا می کردند و با نگاهی پراز کینه و نفرت قصر های ثروتمندان را میگریستند. مردم یونان بودند، بی خانه، بی حامی، بی امید، و فاقه سدحرکون امیدی برای رهایی از فقرشان.

میان رم در دوره ی انحطاط طائر و امپراتوری تزار تنها یک تفاوت وجود دارد. رم اصلا از سرمایه داری بیخبر بود. صنایع سنگین در آنجا وجود نداشت. در آنزمان در رم برده داری نظامی پذیرفته شده بود و اصل اساسی حکومت تلفی میشد. نجبا، ثروتمندان، سردمداران امور مالی، از طریق بکارگرفتن برده ها، که در جنگ نصیب آنها

شده بودند، نیازهای خود را برآورده میکردند. در طول زمان این ثروتمندان تقریباً زمینهای تمام نواحی ایتالیا را، از طریق بیرون راندن دهقانان از زمینهای مزروعی خود، تصرف کرده بودند. چون اینان در تمام نواحی تسخیر شده غلات را به عنوان خراج مفت و مجانی بدست میآوردند، ازین موقعیت استفاده کردند و بدست ارتشی از برده ها که زیر نظر مباشر شلاق بدست کار میکرد، مزارع بزرگ، تاکستانها، چراگاهها و باغها میوه دایر نمودند. روستائیان، که زمین و نان خود را از دست داده بودند، از تمام نواحی کنه رومیسوی پایتخت روان میشدند. اما در پایتخت هم برای تامین معاش خود وضعی بهتر از دهات نداشتند، چراکه همه کارهای داد و ستد و حمل و نقل بوسیله برده ها انجام میشد. در نتیجه در رم از افرادی که هیچ نداشتند، پرولتاریا^۱ سپاه بزرگی تشکیل شد. اینان حتی امکان فروش نیروی کار خود را نیز نداشتند.

بدینسان، این پرولتاریا، که از روستاها آمده بود، نمیتوانست مانند دهری ما در کارگاه های صنعتی جذب شود. اینان قربانی فقر نومیدانهی خود شدند و کارشان بگدائی کشید. این تودهی انبوه مردم بیکار و گرسنه که حومه شهر و میدانگاهها و خیابانها را پر کرده بودند، برای دولت و طبقه ثروتمند خطری مداوم محسوب میشد. بنابراین دولت، بخاطر حفظ منافع خود ناگزیر شد فقر را از میان بردارد. هر چند گاه یکبار مقداری ذرت و مواد غذایی دیگر، که در انبارهای دولتی ذخیره شده بود میان پرولتاریا توزیع میکرد. به علاوه، بعد ها برای اینکه مردم بدیختی خود را فراموش نکنند، نمایشهای مجانی سیرک بسرای آنان ترتیب میدادند. پرولتاریای کثیرالعدد رم، برعکس پرولتاریای دهان ما که تمامی جامعه را با کار و زحمت خود میچرخاند، از طریق صدقه زندگی میکرد.

بردگان بیچاره، که مانند حیوان با آنان رفتار میشد، برای جامعهی رم کار میکردند. در حالیکه فقر و هرج و مرج و فلاکت در همه جا حاکم بود، سردمداران رومی وقت خود را در مجالس عیش و نوش و هرزگی میگذرانند. برای رهایی از چنین شرایط غیر انسانی اجتماع راه نجاتی نبود. پرولتاریا غر میزد و گاه و بیگاه تهدید میکرد که شورش خواهد کرد. اما گروه کثیری گدا که با پسرماندهی غذا، تیکه از میزهای اربابان جلوس پرت میشد، زندگی میکرد، قادر نبود نظام اجتماعی جدیدی پی ریزی کند. ازین گذشته، بردگان که با کار خود زندگی تمامی جامعه را تامین میکردند، بسیار تحقیر شده و پراکنده بودند و در زیر یوغ اسارت رفتاری حیوانی را تحمل میکردند. جدائی آنان از طبقات دیگر چندین زیاد بود که امکان درگرفتن کردن جامعه را از آنان سلب میکرد. اینان اغلب علیه اربابان میبشوریدند و ضعیف پیکارهای خونین میکشیدند خود را آزاد سازند. اما هر بار ارتش رم این شورشها را سرکوب میکرد، هزاران نفر از شورشیان را قتل عام مینمود، و آنان را بد صلیب میکشید. در این جامعهی در حال ویرانی، که هیچگونه راهی برای نجات توده مردم از وضع اسف بارشان وجود نداشت و امیدی بزندگی بهتر نبود، بیچارگان و تهیستان برای جستجوی راه نجات رومیسوی آسمان کردند.

دین مسیح برای این مردم شورش مثل کشتی نجات بود، تسلی بخش و شوروانگیز جلوه میکرد، و بدین سان، از همان لحظات اول دین پرولتاریای رم شد. اولین مسیحیان، برای همفرا شدن با وضع مادی افراد این طبقه، تفاسی مالکیت مشترک اموال - کمونیسم - را مطرح کردند. جسد چیزی طبیعی تر ازین بود؟ مردم وسیلهی معاش نداشتند و

از فقر و گرسنگی میمردند. دینی که مدافع مردم بود طلب میکرد که ثروتمندان باید اموالی را که بهمدی مردم تعلق دارد و نه به مشتی افراد ممتاز، با فقر تقسیم کنند. دینی که برابری همه افراد را تبلیغ میکرد، مبنایست به موفقیت بزرگی نائل میشد. با این همه این تقاضا با آنچه اکنون مارکسیستهای انقلابی میخواهند هیچ وجه مشترکی نداشت. خواست مارکسیستهای انقلابی اینست که ابزار کار و وسایل تولید را به بد مالکیت همگانی در آید تا تمام انسانها بتوانند متحد و هماهنگ با هم کار کنند و زندگی خود را بگذرانند.

در صفحات قبل ملاحظه کردیم که پروتاریای رم از طریق کار کردن زندگی نمیکرد، بل که زندگی او از طریق خیرات و صدقاتی میگذاشت که حکومت رم تقسیم مینمود. بنا بر این تقاضای مسیحیان برای مالکیت همگانی، وسایل تولید را در بر نمیگرفت، بلکه شامل وسایل مصرف بود. تقاضای آنان این نبود که زمین، کارگاهها و کارخانه ها، و ابزار کار میباید به مالکیت همگانی در آید. آنها فقط میخواستند که چیزهایی از قبیل مسکن، پوشاک، مواد غذایی و کالاهای تولید شده برای زندگی بسیار ضروری هستند، میان همه تقسیم شود. کمونیستهای مسیحی سخت مراقب بودند که در مورد اصل و منشأ این ثروتها پرسشی مطرح نشود. کار تولید همیشه بهمدی بردگان گذاشته میشد. آرزو افراد مسیحی این بود که ثروتمندان از دین مسیح استقبال کنند و ثروت خود را در اختیار همگان بگذارند تا همه بتوانند بظهر برابر و برادروار از این چیزهای خوب استفاده کنند.

در حقیقت باین طریق بود که مسیحیان اولیه متشکل شدند. یکی از نویسندگان آن دوره نوشته است که:

((این افراد به ثروت اعتقاد ندارند، بلکه مالکیت مشترک را تبلیغ میکنند. هیچکس در میان آنان چیزی بیش از دیگران ندارد. کسی که میخواهد وارد جرگه آنان شود مجبور است اموال خود را در اختیار همه بگذارد. برای همینست که در میان آنان نه تحمل هست و نه فقر. همه آنان مثل برادر، مشترکا مالک همه چیزند. آنان در یک شهر محض زندگی نمیکند، بلکه در هر شهری خانه هایی برای خود دارند. اگر افراد غریبه ای که همدین آنها باند وارد این خانه ها شوند، داروندان خود را با افراد تازه وارد تقسیم میکنند و تازه واردان از آنچه هست مثل نان خود استفاده مینمایند. این افراد، حتی اگر فیلا هم دیگر را ندیده باشند و باهم آشنائی نداشته باشند، از هم استقبال میکنند و روابطشان بسیار دوستانه است. وقتی که مسافرت میکنند جز سلاحی برای دفاع در مقابل راهزنان، هیچ چیز همراه خود بر نمیدارند. در هر شهری یک وکیل خرج دارند که میان مسافران غذا و لباس توزیع میکند. بین آنان خرید و فروش وجود ندارد. با این همه، اگر یکی از اعضا چیزی را که عضو دیگری بدان نیاز دارد، باو بدهد، در عوض چیزی دریافت میکند. لکن اگر فردی چیزی برای عوض دادن نداشته باشد میتواند آنچه نیاز دارد از دیگران بگیرد.))

در تذکره ی حواری، (۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶)، توصیف زیرا را در مورد اولین حامدی مسیحی در اورشلیم میخوانیم: ((هیچکس آنچه را که بوی تعلق داشت از آن خود نمیدانست، همه چیز مال همه بود، آنانکه خانه یا زمین داشتند، پس از فروش آنها،

پول آنها می‌آوردند و جلوی پای حواریین میریختند. بهر يك باندازه‌ی نیازنر چیزهائی داده میشد.)) در سال ۱۸۷۰، فوگسل، مرج آلمانی، چیزی شبیه مطلب فوق در مورد مسیحیان اولیه مینویسد: ((بر طبق اصول دین مسیح، هر مسیحی، دارای حق مالکیت بر اموال کلیه اعضای دیگر جامعه بود و در صورت نیاز حق داشت از اعضای مرفد تر بخواهد که اموال خود را با او تقسیم کنند و آنچه نیاز دارد باو بدهند. هر مسیحی میتوانست از اموال برادران دینی خود استفاده کند. مسیحیانی که چیزی نداشتند حق نداشتند برادران دینی خود را از استفاده از آن محروم نمایند. باین ترتیب، مسیحی ای که خانه نداشت میتوانست از آنکه دو یا سه خانه داشت طلب مسکن کند. صاحبخانه فقط محلی برای سکونت خود نگاه میداشت. لکن بدلیل عمومی بودن حق استفاده از اموال، میبایست بکسی که خانه نداشت خانه ای داده شود.)) پول دینی يك صندوق عمومی گذاشته میشد، و یکی از اعضای جامعه، که مخصوصا برای اینکار انتخاب میشد، ثروت جمعی را میان همه تقسیم میکرد. در میان مسیحیان اولیه، زندگی اجتماعی تا بدانجا پیشرفته بود که همگی غذای خود را باهم میخوردند. نگاه کنید به تذکره‌ی حواریین. بدینسان زندگی خانوادگی مجزا وجود نداشت. تمام خانواده های مسیحی مقیم يك شهر، درست مثل يك خانواده‌ی بزرگ، باهم زندگی میکردند.

در خاتمه‌ی این بحث اضافه کنیم که پاره ای از کشیشها بدلیل اینکه گها مارکسیستهای انقلابی طرفدار اشتراک زنان هستند، بما حمله میکنند. آشکار است که این دروغ بزرگی است که ناشی از جهل یا خشم و کینه‌ی روحانیون است. مارکسیستهای انقلابی این رسم را تحریف بیش‌رمانه و حیوانی ازدواج تلقی میکنند. با وجود این یادآور شویم که رسم مذکور در میان مسیحیان اولیه متداول بود. ۷

۳

چنانکه نشان داده شد، دیدیم که مسیحیان قرن اول و دوم، طرفدار سر سخت کمونیسم بودند. اما کمونیسم آنان بر اساس مصرف کالا‌های تهیه شده پایه گذاری شده بود و نه بر اساس کار. بهمین دلیل نمیتوانست جامعه را تغییر دهد و به نابرابری انسانها پایان بخشد و دیسوازی را که فقرا را از اغنیاء جدا میسازد، از میان بردارد. چیرا که، ثروتهائی که بوسیله‌ی کار تولید میشد بدست گروه محدودی از دارندگان میرسید، زیرا وسائل تولید، مخصوصا زمین، همچنان مثل گذشته بدست ملوک شخصی، باقی میماند، و کار — برای تمام جامعه — بوسیله‌ی بردگان انجام میشد. توده‌ی مردم که از مسائل معیشت محروم بودند، صدقه دریافت میکردند، و ثروتمندان ازین صدقه دادن لذت میبردند.

و تیکه کروی قلیل (به نسبت انبوه توده‌ی مردم) فقط بصرای استفاده‌ی شخصی خود تمام زمینهای قابل کشت، جنگلها و چراگاهها، چهارپایان، مراکز مسکونی در مزارع، تمام کارگاهها، ابزار و مواد اولیه‌ی تولید، همه اینها را در اختیار داشته باشند، و در مقابل اکثریت انبوه مرد فقرا قدا کمترین چیزیست که برای تولید ضروری است، موضوع برابری انسانها بهیچوجه نمیتواند مطرح شود. در چنین شرایطی، ناگزیر جامعه بدو طبقه تقسیم میشود: ثروتمندان و تهی‌دستان، تجمل و فقر، مثلا فرض کنیم که مالکان ثروتمند، تحت تاثیر تعلیمات دین مسیح، تمام اموالی را که بصورت پول،

غله، میوه، پوشاک، و حیوانات اهلی در تملك آنهاست، برای تقسیم در میان مرد میگذارند. نتیجه چه خواهد بود؟ فقر برای چند هفته ناپدید خواهد شد. طی این مدت مردم میتوانند غذائی بخورند و لباسی بپوشند. و اما کالاهای آماده شده بسرعت مصرف میشوند و از بین میروند. بعد از مدت کوتاهی، مردم، که کالاهای توزیع شده را مصرف کرده اند و دوباره تهی دست خواهند شد. مالکان زمین و ابزار تولید، از برکت نیروی کار بردگان میتوانند مقدار بیشتری تولید کنند. بنابراین هیچ چیز تغییر نخواهد کرد. باری، بهمین دلیل است که مارکسیستهای انقلابی اینگونه مسائل را بنوعی دیگر میگردند که با نحوه ی بینش کمونیستهای مسیحی کاملاً متفاوت است. مارکسیستهای انقلابی میگویند: "ما نمیخواهیم ثروتمندان اموال خود را با تهی دستان تقسیم کنند، ما صدقه و خیریه نمیخواهیم، برای اینکه هیچیک ازین اعمال نمیتواند از پدید آمدن مجدد نابرابری میان انسانها جلوگیری کند. ما بهیچوجه خواهان تقسیم مال میان ثروتمندان و تهیدستان نیستیم، بلکه ما خواهان از میان برداشتن کامل ثروتمندی و تهیدستی هستیم." این امر بشرطی امکان پذیر است که منبع ثروت، زمین، همراه با همه ی وسایل تولید و ابزار کار به مالکیت جمعی کارگران و زحمتکشان درآید. آنگاه آنان، برحسب نیازهای خود، کالاهای ضروری را تولید خواهند کرد. مسیحیان اولیه فکر میکردند که بوسیله ی ثروتی که اغنیاء در اختیار آنان میگذارند میتوانند تهی دستی و فقر را از میان بردارند. این عمل مثل غربال کردن آب است! کمونیسم مسیحی نمیتوانست شرایط اقتصادی را تغییر دهد و وضع جامعه را بهبود بخشد، و برای هم همین هم دوام نیامد و از میان رفت. در آغاز کار، هنگامیکه پیروان ناجی نوظهور در جامعه رم فقط گروه کوچکی را تشکیل میدادند تقسیم دارائی مشترك، غذا خوردن اشتراکی، و زندگی کردن زیر يك سقف کاری بود عملی. لکن وقتیكه تعداد مسیحیان در قلمرو امپراتوری زیاد شد و همه جا پراکنده شدند زندگی اشتراکی پیروان مسیح مشکلتر شد. چیزی نگذشت که رسم غذا خوردن اشتراکی متروک شد و تقسیم کالاها صوت دیگری پیدا کرد. مسیحیان دیگر بصورت يك خانواده، بزرگ زندگی نمیکردند. هر کس مسئولیت خانوادگی خود را بعهده گرفت. و دیگر هیچکس تمام دارائی خود را در اختیار جامعه نگذاشت. بلکه کالاهای غیر ضروری و زیادی را بحامه میداد. هدیه های ثروتمندترین آنها، به هیئت جامعه، که خاصیت اصلی احساس شرکت در زندگی مشترك را از دست داده بود، بزودی صوت "صدقه دادن" بخود گرفت. زیرا مسیحیان ثروتمند، دیگر از دارائی عمومی استفاده نمیکردند و فقط قسمتی از آنچه خود داشتند در اختیار دیگران میگذاشتند. این اموال هدیه شده به نسبت خیرخواه هر اعطا کننده ی آن کم و زیاد میشد. بدین سان در قلمرو کمونیسم مسیحی، تفاوت میان ثروتمند و فقیر پدید آمد، تفاوتی مشابه همانکه در امپراتوری رم حاکم بود و مسیحیان اولیه بر ضد آن جنگیده بودند. دیری نگذشت که فقط مسیحیان فقیر و افراد پرتلاریاء در غذا خوردن مشترك شرکت میکردند. ثروتمندان که مقداری از دارائی خود را هدیه کرده بودند از دیگران جدائی میجستند. تهی دستان از صدقه هائیکه ثروتمندان بدانها میدادند زندگی میکردند، و حاسه دوباره همان شد که قبلاً بود.

مسیحیان چیزی را تغییر نداده بودند.

آباء کلیسا مدت مدیدی علیه نفوذ نابرابری اجتماعی در جامعه ی مسیحی مبارزه کردند و با کلمات آتشین ثروتمندان را نکوهش نمودند و از آنان خواستند که بدوران کمونیسم

حواریین مسیح باز کردند . یازیل و دیس در قرن چهارم بعد از مسیح علیه ثروتمندان چنین موضعند میکرد :

((بیشراقتها چگونه خود را در مقابل دادگاه الهی تبرئه میکنند ؟ لابد خواهند گفت که " وشی ما مار خود را حفظ میکنیم، چه گناهی داریم ؟" من از شما میپرسم " چگونه آنچه را که مال خود میدانید، بدست آورده‌اید ؟ اگر متولیان اموالی را که به همگان تعلق دارد تصرف نکنند، چگونه ثروتمند میشوند ؟ اگر هر فردی آنچه را که نیاز داشت بخود اختصاص می‌داد و بنده را برای دیگران میگذاشت، نه ثروتمندی وجود داشت و نه تهی دستی .))

از همد پرشور تر یوحنا زین‌دهن بود (اسقف اعظم قسطنطنیه، تولد در آنتیوش در سال ۳۴۷ میلادی، مرگ در تبمید در ارمنستان، سال ۴۰۷) که بشدت از مسیحیان می‌خواست که کمونیسم دوره حواریین باز گردند. مابین واعظ معروف در خطابه شماره‌ی ۴ خود (تذکره‌ی حواریون) از جمله میگوید :

((. . . اغنیاء و ففرا ! ما همد باید از زندگی متیانده‌ی حواریین سر مشق بگیریم . . . اغنیاء با دادن اموال خود فقیر میشوند ولی ففرا غنی می‌شوند . . . ثروتی که بتعدادی محدود تعلق دارد خیلی سریع‌تر و ساده‌تر بصرف خواهد رسید . . . علت اصلی فقر گسترش مالکیت است . . . تفسیم کردن علت فقیر شدن است . همکاری و اتحاد ارا ده ها سر چشمه ثروت است . . .))

این مو عظه های پر شور یوحنا زین‌دهن بی نتیجه بود . انسانها دیگر کوششی برای استقرار کمونیسم، نه در قسطنطنیه و نه در نقاط دیگر، بعمل نیارندند . و تئیکه مسیحیت گسترش یافت، و پس از قرن چهارم میلادی در رم بصورت دین مسلط درآمد، پیروان آن روز بروز - بیشتر از سرمشبهای حواریین فاصله گرفتند . حتی در دوران جامعه های مسیحی، و نا برابری ثروت میان مؤمنان افزایش یافت . بار دیگر، در قرن ششم، گرگوری کبیر گفت " نه - زبیدیدن مال دیگران بهیچوجه کافی نیست، اگر شما ثروتی را که خداوند برای همد آفریده است برای شخص خود نگاه دارید، خطا کارید . کسیکه هر چه دارد به دیگران ندهد، جنایتکار است، قاتل است، و قسری آنچه را که تهیدستان محتاج آنند برای خود حفظ میکنند، میتوان که همد کسانی که میتوانند از تمول او استفاده کنند و از گرسنگی نمیرند، وی کشته است . هنگامی که ما آنچه داریم با رنج دیدگان قسمت میکنیم، در حقیقت، مال خود را بآنها نداده ایم، بلکه مال خود آنها را بخودشان بازگردانده ایم . این کار خیر نیست . بلکه ادای يك دین است . "

این تقاضاها همه بی نتیجه ماند . اما مسیحیان آن دوره، که در حقیقت نسبت بکثرت آباء کینایبش از مسیحیان امروزی حساسیت نشان میدادند، بهیچوجه تفسیری نداشتند . این اولین بار نبود که در تاریخ بشسر نشان داده میشد که شرایط اقتصادی بسیار نیرومند تر از سخنرانیهای فسیح است .

جامعه‌ی مصرف مشترك کالاها، یا کمونیسم ایکه مسیحیان اولیه خواهان آن بودند، بدون کار مشترك همه افراد جامعه - بر روی زمین، بعنوان ملك مشترك، و نیز در کارگاهها، ممکن نبود بتواند یا بمصرودی وجود بگذارد . در آن دوره آغاز کردن کار مشترك (با ابزار

تولید مشترک) میسر نبود، زیرا چنانکه قبلاً گفته شد، نیروی کار را مردان آزاد فراهم نمی کردند، بلکه بردگان، که خود در حاشیه جامعه قرار داشتند، مسیحیت از میان بردن نابرابری میان کار و دارائی افراد مختلف را سر لوحه کار خویش قرار نداد. به همین دلیل بود که کوشش مسیحیت برای موقوف کردن نابرابری توزیع کالاهای مصرفی بجائی نرسید. و صدای آباء کلیسا، که کمونیسم را اعلام و تبلیغ میکردند، بیژواکی نیافت. ازین گذشته، این صداها روز بروز، کمتر و ضعیفتر شدند، تا سرانجام بکلی بخاموشی گرائیدند. آباء کلیسا از تبلیغ زندگی اشتراکی و تقسیم ثروت - سعادست کسیدند، زیرا رشد و گسترش جامعه مسیحی، تفسیراتی بنیادی در درون آن پدید آورد.

۴

در آغاز کار، وقتی که تعداد مسیحیان اندک بود، روحانیت بمعنی واقعی کلمه وجود نداشت. مؤمنان که يك اجتماع مستقل مذهبی را تشکیل میدادند، در هر شهری گرد هم میآمدند، یکنفر از اعضای جامعه را بعنوان مسئول و سرپرست عبادات الهی و اجرای مراسم مذهبی انتخاب میکردند. هر فرد مسیحی میتواند کشیش یا اسقف شود. این مناصب انتخابی، قابل تغییر، و افتخاری بود، و فردی که انتخاب میشد، جز آنجه که جامعه بنامیل و ارادهی آزاد اعضای خود بوی تفویض نموده بود، قدرتی نداشت. به نسبتی که جامعه بزرگ میشد، و تعداد مؤمنان بیشتر میشدند تعداد این نوع جوامع افزایش مییافت. بر ثروت آنان نیز اضافه میشد بتداره ای امور جامعه و قبول مسئولیت بصورت يك شغل درآمد، که مستلزم داشتن وقت زیاد و تمرکز فکری کامل بود. از آنجا که مسئولان امور نمیتوانستند در عین حال هم مشاغل روزانهی خود را انجام دهند و هم وظایفی را که بعهد گرفته بودند، اجرا نمایند، بتدریج رسمی متداول شد که بر طبق آن از میان اعضای جامعه، یکنفر روحانی انتخاب میشد که وقت خود را فقط صرف اداره ای امور جامعه میکرد. در نتیجه این مستخدمان جامعه، که تمام وقت خود را صرف اداره ای امور آن مینمودند، میباید حقوقی دریافت میکردند. بدینسان در داخل کلیسا گروهی نو ظهور از مستخدمان شغل گرفت که خود را بتدریج از پیگره اصلی جامعه مجزا کرد. این گروه همان روحانیون هستند. همزمان با نابرابری میان ثروتمندان و تهیستانان، نابرابری دیگری سر برآورد؛ نابرابری میان روحانیت و مردم. مردان روحانی که در آغاز کار از میان اعضای جامعه بمنظور عهده دار شدن مشاغل موقتی انتخاب میشدند، بسرعت خود را بالاتر از جامعه قرار داده و گروه بسته ای (کاست) تشکیل دادند که بر مردم حکومت میکرد. هرچه تعداد جامعه های مسیحی در شهرهای امپراتوری عظیم روم زیادتیر میشد، مسیحیان، که از طرف حکومت مورد تحقیر و آزار قرار میگرفتند، بیشتر حس میکردند که باید با هم متحد شوند تا قدرتی پیدا کنند. بنابراین جامعه های مسیحی، که در سراسر قلمرو امپراتوری پراکنده بودند، در يك کلیسا متحد و متشکل شدند. این متحد شدن در حقیقت متحد شدن روحانیون بود، و نه متحد شدن مردم. از قرن چهارم بعد، روحانیون در جامعه ها و در شهرها بایک دیگر ملاقات و مذاکره میکردند. اولین شهرها در شهر نیکه [آسیای صغیر] در سال ۳۲۵ میلادی تشکیل شدند. بدین طریق روحانیت نهایی را پایه گذاری کرد که از مردم جدا و مجزا بود. اسقف های جوامع ثروتمند تر و قویتر رهبری شهرها را قبضه کردند. به همین دلیل بود که اسقف روم بزرگ خود را در رأس تمام جامعه مسیحیت قرار داد و پاپ شد.

بدینسان وظه ای روحانیت را، که خود دارای سلسله مراتبی شده بود، از توده‌ی مردم جدا ساخت.

همزمان با این وقایع وابستگی اقتصادی میان مردم و روحانیت دچار تغییرات اساسی گردید. پیش از شکن گرفتن نظام مذکور، هر چند اعضای ثروتمند بجامعه میدادند یا افراد تهیدست تعلیق میکردند. بعدها، قسمت عمده‌ی دارائی جامعه صرف پرداخت حقوق روحانیون و ادارهٔ کلیسا شد. از قرن چهارم که مسیحیت از طرف دولت حمایت شد و سرانجام در رم بعنوان دین رسمی و مسلط شناخته گردید، تعقیب و آزار مسیحیان پایان یافت و در نتیجه از آن پس مراسم دینی دیگر در دخمه‌ها یا در تالارهای ساده اجرا نشد، بلکه در کلیسا‌های اجرا میشد که بی دریغ مجلل تر و عظیمتر ساخته میشدند. در نتیجه، این هزینه‌ها دارائیهای وجودی را که برای کمک بفقرا نیز ^{قسمت} تخصیص گرفته شده بود کاهش داد. در واقع از همان قرن پنجم، در آمدهای کلیسا به چهار تقسیم میشد. قسمت اول برای اسقف اعظم، قسمت دوم برای روحانیون پائینتر، قسمت سوم برای اداره‌ی کلیسا و فقط قسمت چهارم بود که بکمک به مستمندان اختصاص داده میشد. بنابراین کل مبلغی که جمیع مدبران مستمند مسیحی دریافت میکردند برابر با مبلغی بود که اسقف برای شجر خود بقتنائی ضبط میکرد.

بحرور زمان، رسم اختصاص دادن مبلغ معینی برای فقرا در آغاز هر سال، منسوخ شد. بعلاوه، هنگامیکه اهمیت روحانیون عالیمقام افزایش یافت، موفدان دیگر هیچگونه نظارتی بر اموال کلیسا نداشتند. اسقف‌ها بنا بدلخواه خود چیزی به فقرا میدادند. حالا دیگر مردم از روحانیون خود صدقه میگرفتند. در آغاز مسیحیت، مؤمنان با رضا و رغبت به بیت المال کمک میکردند. از وقتی که دین مسیح، دین دولتی شد، روحانیون دستمزد داشتند تنها ثروتمندان، بلکه فقرا هم باید برای کلیسا هدیه بیاورند. از قرن ششم کلیسا مالیات مخصوص بنام "عشریه" ۱۰٪ (یکدهم محصول) برقرار کرد که باید به کلیسا پرداخت میشد. این مالیات بر دوش مردم بار سنگینی بود و در دوران قرون وسطی برای دهقانانیکه سرواژ از هستی ساقطشان کرده بود، وسیله سرکوبی و تنبیه دیگری شد. عشریه بهر قطعه زمین و هر نوع دارائی تعلق میکرد. ولی همیشه دهقان وابسته بزمن (سرف) بود که میباید با کار و زحمت خود آنرا بپردازد. بدینگونه تهیدستان نه تنها از حمایت کلیسا محروم شدند، بلکه شاهد آن بودند که چگونه کشیشان با سایر استثمارکنندگان آنان، یا شاهزادگان، نجبا، و رباخواران هم دست شده‌اند. در قرون وسطی در حالیکه زحمتکش بدلیل سرواژ در فقر غوطه می‌بودند، کلیسا روز بروز ثروتمندتر میشد. در دوهی مذکور، کلیسا، علاوه بر عشریه و مالیاتهای دیگر، از بخششهای بزرگ - که عبارت بود از ارضیه‌هایی که هرزگان ثروتمند، زن و مرد، بخاطر بازخرید گناهان خود در راه پسین دم مرگ بکلیسا میبخشیدند - برخوردار میشد. اینان پول نقد، مستغلات، دهات یکبارچسه با تمام دهقانانش، و گاهی نیز مال الا حاره و یا حق بیگاری گرفتن را بکلیسا میبخشیدند.

باین طریق کلیسا ثروت عظیمی انباشت. همزمان با این انباشت ثروت روحانیون کار - "دارده" امرو - اموالی را که کلیسا در اختیار آنان گذاشته بود، رها کردند. آنان در قرن دوازدهم، با تنظیم قانونی که بگفته خودشان از کتاب مقدس گرفته شده بود، رسماً اعلام کردند که اموال کلیسا به مؤمنان تعلق ندارد بلکه اموال شخصی روحانیون و

رعیبر آنان یعنی پاپ است. باین ترتیب از آن پس داشتن مقام روحانی بهترین امکانات را برای داشتن درآمدی کلان و مستمر در اختیار صاحب مقام میگذاشت. هر کنیشی قسمتی از اموال کلیسا را، چنانکه گوئی مال شخصی خود اوست، تصرف کرد و بخشی از آنرا بیستگان نزدیک خود، به پسران و نوهایش بخشید. در اثر این اعمال اموال کلیسا بفارت رفت و بیجنگ خانواده های روحانیون افتاد. و بهمین دلیل بود که پاپها اعلام کردند که مالک و فرمانروای اموال کلیسا هستند و برای اینکه این اموال پخش و پلا نشود دستور دادند که روحانیون از ازدواج خود داری کنند و مجرد باقی بمانند تا میراث آنان دست نخورده بماند. دستور مجرد کنیشها در قرن یازدهم صادر شد ولی بعالت مخالفت و مقاومت آنان تا قرن سیزدهم اجرا نشد. برای اینکه هزینه بیشتر از پخش و پلا شدن اموال کلیسا جلوگیری شود، پاپ بونی - فاس هفتم در سال ۱۲۹۷ دستور داد که کنیشان حق ندارند بدون اجازه ی پاپ از محل درآمد خود با افراد معمولی هدیه بدهند. باین ترتیب بود که کلیسا، ثروتی عظیم که قسمت عمده ی آن زمین - های زراعی بوده، انباشت روحانیون تمام کشورهای کسیمی بزرگترین مالکان زمینهای زراعی شدند. در بیشتر موارد، آنها یک سوم، و گاه بیش از یک سوم زمینهای کشور را در اختیار داشتند!

دهقانان نه تنها بیکاری میکردند، بلکه عشریه هم میپرداختند. البته آنان فقط روی زمینهای شاهزادگان و نجبا کار نمیکردند، بلکه روی قطعه زمینهای بزرگی که بدو اسقفها، کنیشها، روحانیون دیگر و دیرها و خانقاهها تعلق داشت هم کار میکردند و همان بیکاری را میدادند و همان عشریه را میپرداختند. در دوران فتوح الیسم در میان اربابان فتوحال، کلیسا بزرگترین استثمار کننده بود. بعنوان مثال در فرانسه در قرن هیجدهم، پیش از انقلاب کبیر، روحانیون ۱/۵ درصدی از سران کشور را مالک بودند که درآمد سالانه آن به صد میلیون فرانک میرسید. عشریه ایکه مالکان به کلیسا میپرداختند بالغ بر ۲۳ میلیون فرانک بود. این درآمدها صرف پرور کردن این گروه میشد: ۲۸۰۰ اسقف و اسقف، ۵۶۰۰ روحانی عالی مقام و دین پایه، ۶۰ هزار کشیش بخش و ده، ۲۴ هزار راهب و ۳۶ هزار راهبه که دیرها و خانقاهها را انباشته بودند. این سپاه کنیشان از پرداخت مالیات معاف و انجام خدمت سربازی معاف بود. در لحظات "دشوار" مثل دوره ی جنگ، خشکسالی، طاعون و وبا وغیره، کلیسا بخزانهای دولت مالیات "داوطلبانه" ای میپرداخت که هیچگاه از ۱۶ میلیون فرانک بالا تر نرفت.

روحانیت، که بدین سان از مزایای بسیار برخوردار گشته بود، همراه با نجبا، طبقه حاکمه ایرا تشکیل میداد که از خون و عرق جیبیس دهقانان وابسته زمین زندگانی میکرد. مقامات عالی در کلیسا، و مناصب که درآمد کلان داشتند، فقط بین نجبا تقسیم میشد و در دست طبقه آنان باقی میماند. در نتیجه، کلیسا در دوره ی سرواز متحد وفادار قشر نجبا بود و از آن پشتیبانی میکرد، و در سرکشی مردم آنرا یاری می نمود. در این دوره آنچه کلیسا بمردم تحویل میداد فقط وعظ و خطابه بود که طبق محتویات آن مردم میباید فروتن و بردبار باشند و تسلیم سرنوشت خود شوند. هنگامیکه پرولتاریای دهات و شهرها علیه ظلم و ستم سرواز بپا خواستند، در وجود روحانیت دشمنی شریک و بیرحم یافتند. این نیز حقیقتی است که حتی در درون خسود

کلیسا و قشر روحانی وجود داشت. قشر بالا که تمام اموال را بالا میکشید، و گروه کثیرالعددهی کیشهای دهات که زندگی متواضعانه‌ی آنان با پانصد تا ۲۰۰۰ فرانک در سال میگذشت، بهمین علت این کنیشان باین دست، که از مزایای بسیار محروم بودند، علیه قشر بالای روحانیت شریک شدند و در ۱۷۸۹، در بحبوحه انقلاب - کبیر فرانسه مردم پیوستند تا برضد قدرت نجبا و بزرگان کلیسا بجنگند.

بر این تهج، بهرور زمان رابطه‌ی میان کلیسا و مردم تغییر کرد. مسیحیت بعنوان پیامی تسلی بخش برای محرومان و ستمکشان آغاز شد و اصول و عقایدی ارائه داد که مخالف با نابرابری اجتماعی، تضاد میان اغنیاء و فقرا بود. اما چیزی نگذشت که این معبد برابری و برادری، خود منشاء جدید تضاد های اجتماعی شد. روحانیون مسیحی پسر از موقوف کردن مبارزه برضد مالکیت - مبارزه ابکه در دوره‌ی حواریین اولیه صورت می گرفت - خود بانباشتن ثروت پرداختند، و با طبقه ثروتمند، که از طریق استثمار طبقه زحمتکش زندگی میکرد، متحد شدند. در دوران فئودالیسم، کلیسا به نجبا - طبقه حاکمه - تعلق داشت و از قدرت آنان در مقابل با انقلاب با شدت و حدت دفاع میکرد. در پایان قرن ۱۸ و آغاز قرن نوزده مردم اروپای مرکزی نظام سراواژ و نجبای ثروتمند را از میان برداشتند. در همان زمان کلیسا بار دیگر با طبقه‌ی حاکمه - که اینبار بهرژوازی صنعتی و مالی بود - متحد شد. امروز اوضاع و احوال تغییر کرده است روحانیت دیگر املاک وسیع ندارد، ولی در عوض سرمایه دارد، و میکوشد آنها را در بازرگانی و صنعت بکار اندازد و از طریق استثمار مردم آنها سود آهر نماید. این همان کاریست که سرمایه دارها هم میکنند. کلیسای کاتولیک در اتریش، باستناد آمار خودشان بیش از ۸۱۳ میلیون کرون سرمایه دارد. ۱۰٪ ازین مبلغ ۳۰۰ میلیون در زمینهای زراعی و ۳۸۷ میلیون در خرید اوراق قرضه‌ی دولتی سرمایه گذاری کرده و بعلاوه ۷۰ میلیون کرون را بصاحبان کارخانه ها و پیشه‌وران با ربح معین وام داده است. با چنین شیوه‌ایست که کلیسا خود را تغییر داده، با عصر جدید سازگار شده و ازین بزرگ مالک فئودال به یک سرمایه دار صنعتی و تجاری تبدیل شده است و همچنان مثل گذشته با همکاری با طبقه‌ی ای کسه از طریق بهره کشی از پرولتاریای روستا ثروت میاندوزد، ادامه میدهد.

در باره‌ی ای از کشورها مانند آلمان و روسیه مسدتهاست که صومعه‌های کاتولیکی بسته شده‌اند. اما در کشورهایی مانند فرانسه، ایتالیا و اسپانیا که هنوز این صومعه دایر هستند، دلایل بسیار حاکی ازین است که کلیسا در نظام سرمایه داری نقش بسیار بزرگی بازی میکند...

باید یاد آهر شویم که در قرون وسطی بازرگانی مانند دوران ما رونق نداشت. هر مزرعه هر صومعه، از برکت کار دهقانان وابسته بزمین و ابزار زندان، مقدار فراوانی محصول تولید میکرد. اغلب، محصولات انبار شده محلی برای مصرف تمییافت. هنگامیکه ذرت، یا سبزیجات یا هیزم بیش از مصرف لازم را حبان تولید میشد، مازاد آن ارزش کمی نداشت و خریداری برای آن پیدا نمیشد. و صفا ذخیره کردن بعضی از محصولات میسر نبود. در اینگونه موارد بود که صومعه‌ها محانا به مستمندان غذا میدادند... در حقیقت صومعه‌ها ازین "نیکوکاری" استفاده‌ی قابل توجهی میکردند. وفتیکه بعنوان مراکزی که درهایشان بسیروی فقرا باز است، مشهور میشدند، سیل بخشش‌ها و هدیه‌ها و ارثیه‌های ثروتمندان بسوی آنان جاری میشد. با پیدایش سرمایه داری -

و تولید کالا برای مبادله هر چیزی قیمتی پیدا کرد و قابل مبادله شد. در چنین مرحله ای، صومعه ها، قصر های اربابی، و روحانیون "نیکو کاربها" خود را متوقف کردند. مستمندان دیگر در هیچ جا پناهگاهی نیافتند. این خود، از جمله علل پدید آمدن فقر شدند در قرن هیجدهم بود. در اندر هنوز کارگران برای دفاع از منافع خود مشکل نشد بودند. فقری که پدید آمد چنان هولناک بود که بنظر میرسید جامعه ی بشری بدو را ن زوال امپراتوری رم بازگشته است. لکن در حالیکه کلیسای کاتولیک در دوره ی زوال رمدست گیری از پرولتاریا را وضعی خود می شناخت، و کمونیسم و برابری و برادری را تبلیغ میکرد، در دوره ی سرمایه داری، درست بشیوه ای وارونه عمل کرد. در درجه اول بفکر افتاد که از فقر مردم بهره برداری کند، یعنی نیروی کار ارزان را بکار بگیرد. صومعه ها و دیرها عملاً بصورت جهنم استثمار سرمایه داری درآمدند...

خلاصه کلام اینکه، آنچه موجودیت کلیسا، دولت و طبقه ی سرمایه دار را تضمین میکند نیروی کار ملیونها مردم استثمار شده است...

۵

پس از این بررسی اجمالی و مجدد تاریخ کلیسا، دیگر جای تعجبی نیست اگر میبینیم که روحانیون از دولت تزار و سرمایه داران حمایت میکنند و علیه کارگران انقلابی که برای آینده ای بهتر مبارزه میکنند، میجنگند. کارگرانی که آگاهی طبقاتی یافته اند، و در حزب کمونیست مشکل شده اند، برای تحقق بخشیدن بآرمان برابری اجتماعی و برادری میان انسانها بکار میکنند. این همان هدفیست که مسیحیت در آغاز پیدایش خود دنبال می کرد.

با اینهمه، نه در جامعه ای که مبتنی بر برده داریست و نه در جامعه ای که بر پایه سراز استوار است، برابری بهیچوجه تحقق پذیر نخواهد بود. لکن در دوره ی حاضر، یعنی در دوره ی سرمایه داری صنعتی، تحقق آن امکان آن پذیر خواهد بود. کاری را که خواست رین مسیحی با موعظه های پر شورشان علیه خود پرستی های ثروتمندان نتوانستند انجام دهند، پرولتاریای جدید، کارگرانی که بموضع طبقاتی خود آگاهی یافته اند، از طریق بدست آوردن قدرت سیاسی در تمام کشور، و بیرون کشیدن کارخانه ها، زمینها، و کلیسه وسایل تولید از جنگ سرمایه داران، و انتقال آنها بطبقه کارگر بعنوان اموال مشترک بانجام خواهند رساند. کمونیسمی که دمار کسبتهای انقلابی مد نظر دارند، عبارت از تقسیم ثروتی که بدست برده ها و دهقانان وابسته بزمین تولید شده، میان ثروتمندان، گدایان و کاهلان نیست، بلکه عبارت از کار شرافتمندانه ی جمعی و بهره مندی شدن شرافتمندان از ثمرات این کار است. سوسیالیسم بهیچرو عبارت از اعطای هدایا بزرگمنشانه از طرف ثروتمندان به تهی دستان نیست. بلکه عبارتست از ریشه کن کردن کامل تفاوت میان اغنیاء و فقرا، و وادار کردن تمام افراد بکار کردن بر حسب توانائی خود و پایان دادن باستثمار انسان از انسان.

بنظر استقرار نظام سوسیالیسم، کارگران در حزب کمونیست، حزبی که هدف فوق را دنبال میکند، خود را مشکل میکنند. بهمین دلیل است که مارکسیسم انقلابی و جنبش کارگری با نفرت طبقه ی ثروتمند، که بهزینه ی کارگران زندگی میکند، روبرو میشوند.

ثروت‌های کلانی که روحانیون بی هیچ تلاش و کوششی انباشته‌اند از استثمار مردم زحمتکش بدست آمده است. ثروت دستگاه روحانیت، صاحبان کارخانه‌ها و بازرگانان و مالکان ارضی، همه و همه بقیعت تحمیل شرایط کار غیر انسانی بکارگران شهر و روستا بدست آمده است. اگر غیر ازین میبود، تنها سرچشمه‌ی هدیه‌ها و ارثیه‌هایی که اربابان ثروتمند به کلیسا میبخشند، کجاست؟ آشکار است که کار دست‌ها و ثمره‌ی عرق چپین آنها نیست، بلکه نتیجه‌ی استثمار کارگرانیست که برای آنان جان می‌کنند، ثمره‌ی کوهقانان وابسته‌ی زمین دیروز و کارگران روزمزد امروز است. به علاوه، کمک مالی که در حال حاضر حکومت به روحانیون میدهد از صندوق دولت می‌آید و قسمت اعظم دارائی این صندوق از مالیات‌هایی تامین میشود که از توده‌ی مردم بزر و وصول میگردد. روحانیون هم کم و بیش مانند سرمایه‌داران بر دوش مردم سوار اند و از خواری‌ها، جهل، بیخبری و مظلومیت آنان بهره‌برداری میکنند. برای همین است که روحانیون و سرمایه‌داران انگل از کارگران سازمان یافته‌ایکه از حقوق خود آگاه‌اند و برای آزادی خود پیکار میکنند، بشدت نفرت دارند. چرا که ریشه‌کن شدن نظام غلط سرمایه‌داری و استقرار برابری میان مردم، ضربه‌ی مهلکی به روحانیت، که از برگشتلست استثمار و فقر زندگی میکند، وارد خواهد ساخت. مهمترین هدف سوسیالیسم اینست که در همین دنیا، روی کره‌ی خاک، سعادت و خوشبختی پایداری برای بشریت تامین و تضمین کند، وحدت اکثر آموزش‌مکن و مقام‌والای جامعه را به مردم زحمتکش بدهد. درست همین خوشبختی بر روی کره‌ی خاک است که روحانیون را مثل طاعسون میترساند.

سرمایه‌داران بدنهای مردم را با ضربه‌های چکش‌بشکل حلقه‌های زنجیر فقر و بندگی درآورده‌اند. همزمان با این عمل، روحانیون نیز... افکار مردم را بزنجیر میکشند و آنانرا در جهل و بیخبری نگاه میدارند. زیرا بخوبی میدانند که آموزش مردم قدرت آنانرا پایان خواهد داد. باری، روحانیت با تحریف تعالیم اولیه‌ی مسیحیت که در هدف آن سعادت دنیوی آرزوگان بود، امروزه میکوشد برنجبران بقبولاند که رنج و خفتی که آنان در حال حاضر میکشند، از ساخت نادرست جامعه ناشی نمیشود، بلکه ریشه‌ی آن در آسمان است. اراده‌ی باری تعالی است. بدین ترتیب، کلیسا در کارگران، قدرت، امید، و اشتیاق برای آینده‌ای بهتر را میکشد. اعتماد بذل و مناعت ضمیر را در وجود آنان از بین میبرد. کنشهای امروزه با تعالیم کاذب و مسموم‌کننده‌ی خود بطور مستمر مردم را در جهل و خواری نگاه میدارند... در کشورهایی که ستمدیدکان تحت نفوذ مستقیم روحانیون هستند درصد میخوارگی و جرم و جنایت نسبت بسایر نقاط بالاتر است. در ناحیه مدین کشور کاتولیک بلژیک تا همین اواخر وضع بهین منوال بود. مارکسیستهای انقلابی بدانجا رفتند. فراخواند پرشور آنان از کارگران رنج‌کشیده و تخفیر شده در تمام ناحیه طنین افکن شد... کارگران قدر برافراز! دزدی مکن، مست مکن، با نومی‌ی کردن خم مکن! کتاب بخوان، خورا باسواد کن! برادران هم‌طبقه‌ی خود به پیوند و در حزب خودت متشکل شو! برصد استثمار کنندگان خود پیکار کن! تواز فقر نجات خواهی یافت، تو یک انسان والا خواهی شد!

بدین طریق، مارکسیستهای انقلابی در همه جا کارگران را تهییج کردند و آنانرا

که نوید شده بودند نیرومخشدند و ضعفا را در يك سازمان نیرومند متشکل کردند . آنها چشم کارگران بیخبرمانده را باز میکنند و راه برابری، آزادی، و عشق به همسایه را بآنان نشان میدهند .

برعکس آنان ، خادمان کلیسا ، بعد م فقط کلمات تواضع و بردباری و دلسردی و ترس تحویل میدهند . اگر مسیح امروزه روز بر روی زمین ظاهر میشد، بی تردید به اسقف ها و اسقف های اعظم که از اغنیاء دفاع میکنند و از یرتو استشار شهر بختان زندگی خود را میگذرانند ، میبخت ، همچنانکه در گذشته بسوداگران حمله کرد و آنانرا از معبد بیرون انداخت تا حضور منحوس آنان در خانه خدا را ملوث نکند . بهمین علت است که میان روحانیون که حامی ظلم هستند و مارکسیستهای انقلابی که سخنگویان آزادی اند ، جنگ شدیدی آغاز شده است . آیا این پیکار را نمیتوان با پیکار شب تیره و آفتاب طالع مقایسه کرد ؟

از آنجا که کنشها نمیتوانند با سلاح دانش و حقیقت با سوسیالیسم بجنگند، بخشش و خیانت توسل میشوند . سخنان یهودا وار آنان، کسانی که آگاهی طبقاتی مردم را بیدار میکنند در معرض بهتان قرار میدهند . با توسل بدروغ و افترا میکوشند تا کسانی که عمرشان وقف پیروزی طبقه کارگر شده است، بد نام کنند . این خادمان و پرستندگان گوساله های سامری از جنایات حکومت تزاری حمایت میکنند و بر آن صحنه می گذارند و از تاج و تخت آخرین مستبدی که مانند نرون مردم ظلم میکند دفاع می نمایند .

اما شما ، خادمان فاسد مسیحیت، که خادمان نرون شده اید ، بیهوده متقلی میکنید . به عیث به کشتن گان و قاتلان ما کمک میکنید، و به عیث استثمار کنندگان یهود لتاریا را در زیر نشان صلیب محافظت میکنید . بیدارها و فجایع شما در درونهای پیشرفتوانیمست مانع پیروزی آرمان مسیحیت شود ، آرمانیکه شما قربانی گوساله طلائی اش کردید . امروز دیگر تقلا های شما نمیتواند مانعی در راه استغناء سوسیالیسم ایجاد کند . امروز شما باید که با دروغها و آموزشهایتان ، کافرید ، و مائیم که به مستعدان و استثمار شوندگان بشارت برابری و برادری میدهیم . مائیم که بسوی فتح جهان گام بر میداریم، همچنانکه مسیح گام برداشت . و اعلام کرد که گذشتن شتری با بارش از سوراخ سوزن آسانتر از عبور يك ثروتمند از دروازه بهشت الهی است . و چند کلمه ای در پایان .

روحانیت، برای مبارزه علیه مارکسیسم انقلابی دو وسیله در اختیار دارد . در نقاطی که جنبش طبقه کارگر در حال بالیدن است، مانند کشور لهستان ، طبقه ثروتمند هنوز امیدوار است که آنها در هم بکوبد . روحانیت با توسل بافترا و ایراد موعظه های تهدید آمیز و نکوهش آزمندی * کارگران بجنگ سوسیالیستها می رود . لکن در کشور هایی مانند آلمان، فرانسه و هلند که آزادیهای سیاسی وجود دارند و احزاب کارگری نیرو گرفته اند، روحانیت بوسایل دیگرسر متوسل میشود . در اینگونه کشور ها روحانیت اهداف راستین خویش را پنهان میسازد، و با کارگران ، نه بمثابه دشمنی علنی بلکه چون دوستی کاذب روبرو میگرد . لذا در این گونه نقاط پدران روحانی را می بینیم که کارگران را سازمان داده و اتحادیه های کارگری * مسیحی * تاسیس میکنند .